
کتابخانة
شورای
۱۷



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۸۴۵
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۶۸۰

موجب تحریر اینکه محمد سعید بیگ ای ساکن قریه
مقر و معترف شد باینکه مبلغ ... یمن تومان ...
و گرن بر زن پنجاه دو وازده تومان ازیکمن
دیکمن شارو ازعین مال آقا میرزا علمی حید ...
قریه ... برگرفتن ... ثابت وقت ...
شرعی است وقت حاصل آید بلا عذر ...
تحریل داین رقیمه نماید تحریرا ...
نخل اگرش ۱۳۱۱
محمد سعید

لفت مجنون نمی بمیرد سم زبیشی
صبر من از کوه سنگین است بیش
شکیبم جز خم ما ساند ستم عاشقم بر زخمها ...
فت شوم او اللهم شفا و وجود ...

کتاب مناجات جنگنامه لهون که نوسوادت
جنگنامه حضرت خالد ولید زنش گافران براده
دقایق الاخبار ترجمه حدیث بکرده

آه از ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم مناجات

خداوندا باسماء عظیمت — به بسم الله الرحمن الرحیمت
بحق حرمت نور جمالت — به لطف بی دریغ و بی مثالت
به فضل رحمت بی انتهایت — به انعام عمیم بی نهایت
بحق حرمت منصور حلاج — به آب روی مقتولان محتاج
بلب خشکی آنان در صیامند — به بی خوابی آنان در قیامند
بحق حرمت سید نسیم — نگاهم دار از رجم و رجیم
بحق حرمت خون شهیدان — به عز غازیان در صف در میدان
بحق حرمت پیران ماضی — بخاصان و شریفان حجاز
خداوندا بحق نور ایمان — بسوز سینهٔ آه یتیمان
خداوندا گنهکارم گنهکار — توئی صاحب کرم هم توی غفار
مرا بردار خود نامه سیاهم — مگر با لطف خود بخشی گناهم
خداوندا گنه بسیار دارم — به امیدی تو هم امید دارم
یقین دانم خداوندی کریمی — همیشه بر گنه کاران رحیمی

بحق حرمت

بحق حرمت خود یا الهنا — نگاهم دار از شر و بلاها
بحق حرمت نام محمد — همه در رو بلا از من بگردد
الهی جمله امت های احمد — بیامرزی اگر نیکم اگر بد
هر آن کس کو بخواند این مناجات — روا گردان که او را جمله حاجات
ندارم هیچ گونه توشه را — بجز لا تقنطوا من رحمة الله
چه ترسم نام فتح الله دارم — بحمد الله رسول الله دارم
چه بلبل عاشقان جرعه نوشم — جواهر دانه با گل میفروشم
بحق صالحان خادمانت — بحق نیکوان عاصیانت
بحق حرمت زاهد جمشید — بحق حرمت نوروز با عید
بحق شیخ شهاب الدین فاضل — بخاکپای شیخ الوان کامل
بحق آن عزیز بو العجب حال — که او در خواب بود مقدار صد سال
بحق حرمت محمود مختار — که بر جمله رسولان اوست سالار
محمد کاشف سر نهانست — شفیع المذنبین عاصیانست

یعنی حضرت [illegible]

امام بر حق رهبر زمینست　　حبیب رب العالمینست

بحق حرمت بو بکر و عمر　　شجاعان رفیقان دلاور

به آب رشحهای ابن عفان　　بحق مرتضی شیر شیران

بحق فاطمه عایشه خاتون　　مثال لالها در کوه هامون

بحق رابعه علم خدیجه　　بحق مریمه با آن نتیجه

بحق حرمت آن فضل عباس　　الهی الامان من شر الوسواس

بتورات و به انجیل و بزبور　　بحق حرمت آن بیت المعمور

بحق حرمت بیت المقدس　　به انوار سلاطین مخمس

بحق قاریان جمله قرآن　　به انعام و به یاسین و به رحمن

بحق حرمت آن بیت معمور　　بحق انبیا با جوهر نور

بحق حرمت ماه رمضان　　بذالحجه بعاشوراه بشعبان

بحق بایزید سلطان بستام　　که بود مرشید کامل در ایام

بحق حرمت ایوب انصار　　بحق بو سعید شیخ کبار

بحق حامدان

بحق حامدان حمد خوانت　　بحق شاکران شکر خوانت

بحق اولیای پاک دینت　　بحق مرشدان نازنینت

بحق حرمت یوسف مصری　　بحق حرمت ایوب عصری

بحق حرمت جمله کتابت　　بحق داعیان مستجابت

بحق حرمت انعام و طه عسق　　بحق حرمت طس یس

بحق حرمت اسحاق و یعقوب　　بحق یوسف و یحیی و ایوب

بحق حرمت نام سلیمان　　بحق حرمت موسی عمران

بحق حرمت نام کبیرت　　بذات با صفات و بی نظیرت

توی علام اسرار نهانی　　توی باقی و حی و جاودانی

بحق حرمت جنات رضوان　　بحق حرمت قصرهای حور و غلمان

بحق حرمت طوبی و کوثر　　بتسبیح و ملایکها سراسر

بحق آسمان و ماه منور　　بخورشید و به پروین و باختر

بحق حرمت یحیی و آدم　　بحق صالح و عیسی و مریم

بجا کیای ابراهیم آزر ز — بحق ذبح اسمعیل ها جر

بحق حرمت موسی عمران — بهارون و نوح و آب طوفان

بحق بوحنیفه شافع نیز — بحق آن امامان شکر ریز

بحق حرمت معروف کرخی — بحق حرمت پیران بلخی

بحق حرمت نام تبارک — بحق والضحی نام مبارک

بحق حرمت آیات قرآن — بحق قاریان جمله قرآن

بحق خائفان نازنینت — بحق حرمت پاکان دینت

گنه کارم گنه کارم گنه کار — توئی صاحب کرم هم توئی غفار.

فقیر و روسیاه و هم نحیفم — پشیمانم پشیمانم ضعیفم

که یا رب بر من مسکین نظر کن — ز نار دوزخت ما را بدر کن

ز عصیان بار دارم ناتوانم — که ترسم در عذاب تو بمانم

توئی شاه کرم با لطف و احسان — که بر جمله خلق جز تو نیست رحمن

هر آن مؤمن بخواند این مناجات — روا گردان که او را جمله حاجات

هزاران درود

هزاران درود هزاران سلام
زما بر محمد علیه السلام
تمت شد در روز سه شنبه
بیدست سید محمد ابن سید احمد
چشمیدری الاصل قلمه شد
سنه ۱۳۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم

ای جرم بخش تائبان — ای دل نوازی خائفان

ای عیب پوشی عیب دان — استغفر الله العظیم ۵۵

بخشنده جرم و گناه — یارب ببخش جرم ما ه

ای خالق ارض و سماء — هم عاصیم هم روسیا

دارم بسی جرم و خطا — ارض و سماء بر من گواه

استغفر الله العظیم — بس عاجزم پیر و فقیر

درمانده ام دستم بگیر — عذر گناهم در پذیر

استغفر الله العظیم — از هر چه کردم از خطا

در هرچه کردم ناسزا ۵ — از جمله عصیان خطا
استغفر الله العظیم ۵ — عمرم بآخر شد تباه
هم عاصیم هم روسیاه — من توبه کردم از گناه
استغفر الله العظیم ۵ — من بندهٔ زان توام
در عهد و پیمان توام — گرچه بدم زان توام
استغفر الله العظیم ۵ — ای رحمتت دریای عام
زان قطرهٔ ما را تمام — رحمی بکن بر خاص و عام
استغفر الله العظیم ۵ — دارم بفیض تو امید
یا رب مسازم ناامید — رحمی بکن بر موی سفید ۵
استغفر الله العظیم ۵ — وقت سوال اندر لحد ۵
بکشا زبانم یا صمد — از تو مدد خواهم مدد
استغفر الله العظیم ۵۵ — وقت سوال اندر حساب
بکشا زبانم با جواب — عاجز مسازم در جواب

استغفر الله العظیم
در منزل

در منزل خوف و خطر — تو آب روی من مبر ۵
از هرچه کردم درگذر — استغفر الله العظیم ۵۵
در حشر و نشر در سوآل — ای پادشاه ذوالجلال
فریادرس بر کل حال — استغفر الله العظیم ۵
بر ما عطا کن ای کریم — فردوس و هم حور و نعیم
ایمن کن از نار جحیم — استغفر الله العظیم
من شرمسارم یا الله — از کردهٔ عصیان خطا ۵
دارم زبانی عذرخواه — استغفر الله العظیم ۵۵
یا رب تو بر ما رحم کن — بر این فقیر خسته تن
آلست ختم این سخن — استغفر الله العظیم
در کوه عصیان گشته ام — بی حکم فرمان گشته ام
اکنون پشیمان گشته ام — استغفر الله العظیم
برداشتم دست نیاز — بر درگهت ای کارساز

تو چارهٔ کارم بساز　　استغفر الله العظیم

یا ربّ بس کردم خطا　　تو عذر ما را کن روا

بالطف تو دارم پناه　　استغفر الله العظیم

هم راحم و رحمن توی　　هم راه و براهان توی

هم ذات بی صفات تو　　استغفر الله العظیم ۵

خواهم ترا در هر نفس　　جز تو ندارم هیچکس

دلم را فریاد رس　　استغفر الله العظیم

نه صبر دارم در بلا　　نه شکر دارم در عطا

نه بر قضای حق رضا ۵　　استغفر الله العظیم ۵

تا من ز ما در زلّه ام　　در معصیت افتاده ام

دل را بشهوت داده ام　　استغفر الله العظیم

از بسکه بودم بی خبر　　بر کس نمیکردم نظر

نشنیده ام پند پدر　　استغفر الله العظیم

هم درد هم درمان توی

هم درد هم درمان توی ۵　　هم راحم و رحمن توی

هم راه و براهان توی　　استغفر الله العظیم

از چارهٔ کارم توی　　پیوسته غمخوارم توی

غفّار ستّارم توی　　استغفر الله العظیم ۵ ۵

گر نیک و بد زان توام　　در خانه مهمان توام

بر سفرهٔ خوان توام　　استغفر الله العظیم

جز تو ندارم هیچکس　　دلم را فریاد رس

میگویم اندر هر نفس　　استغفر الله العظیم

یا ربّنا فاغفر لنا　　از ما رجایت کن دعا ۵

سعدی همیخواهد ترا　　استغفر الله العظیم

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد علیه السلام
تمّت شد در روز پنجشنبه قلم
شد سنه ۱۳۲۰

هن کلام شیخ نسیم تحفهٔ مقام که به مقدوسیم بوریدن نوشته

محب احباب نسیم اثیم   میانودعای مولانا وسیم

چونکه تو موسوم وسیم ملّا نه   محو خط و خال کلام الله نه

بینه حیران چشمهٔ بوریدر   نماز خیال محراب و منبر

چون خداوندان بتو بیش و میش   بی دین احباب ندارن تشویش

سیر بوریدر هم فرها د آباد   خیال دوستان بر دنت جه یاد

ایمه چون ساکن مغضوب مکانیم   دائم انتظار دین دوستانیم

خداجه ازل اید قسمت کیلان   نصیب نسیم وی جا آوردن

اگر چه ای جا جای کمال بین   ماوا موالی ذی افضال بین

نهایت ایسته جای خرس غولن   مسکن مردم غیر مقبولن

وامندهٔ وبانوهٔ الخناس   کس تیدلرنین به غیر جه نسناس

واتنشان پری بند روزکار   روح جه هام صحبت ناجنس بیزار

ساچون دل محروم دیدار انشن   دائم آرزوش دین هام جنسن

ار به آمای ولیشان خرم ندان و باد   باز نامه و پیغام خاطر مبو شاد

اندک [illegible]

عق دیانی ٤ ستو ه   تصمیم جیه کمر کرته

استسقاء طلب کردن باران   لکا له خدای زوبو آسمان

قبطون زک فوک هلدام رخاو   طرح ریزاندن منجنیق جنکاو

طرغ هاتن طبلسان سرپوش   ضوء رونلکی مغمی بیهوش

فرط بیشرو تدارک کتره   لفافه کفن سراسره

نبش هدی درینوه حفر چاو   جنن دایوشین عرف یاله

لغط دنک برز لکل جنازه   مفتاح کلیل ندده شازه

اعتکاف مکث یانی وسان   فذ تنیائی ابضاد یان

مدین مقروض قرضاره   حلقه [illegible] سباء شازه

صلح دفع جنک و جدل   خالف سوین خور عوض بدل

اسنی روشن قص کرتن — حنث بالغ تغسیل شستن

نهب رو برو هاتن بابه — سرب جیکه بیبی سر و سرمایه

مفنی کسی کاریز کنه — حاجم حجامت کر فاصد رگ زنه

لبث ویل ان تصویر صورت — سقر دوزخ مینو جنت

سلس البول پیادی کمتر نلواکر — معجون دوان ابا نکن هویر

مستحاضه زن حیض دار دائم — علمت زانیم فهمت فامیم

فجر صبح صادق راس ویز — کاذب دروزن حسام شیر تیز

تصفح لب و دنش لیشت دس دان — نفر دک مامر سرزو باکتان

التفات جبه لاو کون — غمض چاویکانیان شهوب امیرد

لغو هرزو بوج فطر ولدیت — ذاح روینه آخر نهایت

بنت مخاض و شتر یک ساله — بنت لبون دو ساله آبان کیه

تبیع یک سال مسنه دو سال — حقه سه سال جذعه چهار سال

اوقاص زیاد فقد بنوک — معدوم و مفقود هردو کم بوک

تزیین زینت عادی روته — بطش قوت منخر لوله

ذیف خصب زفر کباد شوی زرد — مناره باجه مائی جوره

فتات درده طوب خشته — طراق سریان صلب آشته

ملاحه نمکین تکلم کردرد — دعج چاودرش رقعه پرد

هریسه قاوت عجین هویر — دراق سرناك شبیه نظیر

بکر و ستر بنجالیه ۵۵ — دباعی و ستر شش سالیه

جذادرق بون تجفیف وشکه — قمقم افتاوه نمجی مشکه

طاحونه اشه نجعه جوره — متخفض پستی احمر سوره

بایع بفروش مشتری بسینه — مبیع فروشر او غزل رینه

اشتریت بعت فروتم سندم — مغالطات بیدان خلعت کندم

آیات علامت مصحف قرآن — آیه نشان تبیان بیان

جحش هولیه قنبر توکه — بالوعه بیره قطن لوکه

سکر شکر سفینه کشتی — فقاع شرابه ذاق چشتی

تمت

[illegible] شده بود
اهل خفر حاشیه [illegible]
موصد فیض حدیث [illegible] مفصله [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] خصوص فقرات [illegible]
[illegible] سند [illegible] نعمه [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] بوجه [illegible]
[illegible] انحصر [illegible] فرمعه [illegible]
[illegible] بتمامی حالی [illegible]

موجب نوشته شرعیه اینکه فلان کس نام باده اقرار واعتراف

نموده برآنکه مقدار ده من روغن زرد خالص خوراکی از عین المال

خاص خالص فلان نام نوشته بر ذمه ام دین ثابت وقرض لازم است

محض

مؤجل باجل نو ماهه هلالیه بعد عذر بهانه کوتاه و تسلیم داین موصی الیه نماید

داین مزبور اقرار نمود بر که از سر وعده فلان کس مدیون مقدار است من روغن

ادا نموده حرمن اليابسة متقدم الذكر [illegible] باشد این چند کلمه جهت سند نامه

قلمی گردید [illegible] شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۱۷

خوب ایدک

نازبالش تکیه نقش عجمی — طرز بزرکان اعیان رومی

دس دس مقابل اوزره بربری بهم — چون سرایتهان سلطنهٔ عجم

کمرهٔ سماور کارخانهٔ تران — صدلی لوشن توشک اجماع یاران

بی ایمن جرکهٔ جمعه وجماعت — جای دین ودنیا منزلکهٔ طاعت

خلاصهٔ کلام قصر بهشتی — یه کی دهاولی نودخانه وشتی

یمیلی دی یار قصرتهانه — سازان بی زمنت صندوق خانه

بو طرف منزل حرم سرای دیش — جلی سرای حرم کی کیان بیش

دینهٔ برشهٔ نور برق مرد جهور — مکر ایار فردوس جای غلمان حور

مابلة یاتاخ منزل و منزل — کشت جایهٔ شهر فرح بخش دهی

یکایک یاتاخ تهان پسندیش — هر یکی تختان و یکفر زندیش

یک ایوانی پاک تحفهٔ یکفرتة — جلی ایوان جم غرب هم شرتة

جه طرهٔ اوسط کارخانهٔ شاهی — سزان مطبخ بتر مرغ ماهی

خاصتر جه مطبوخ خاصهٔ کی کاوس — جای سونه وبور جینی تنزو طاوس

هو دروازهٔ شوخ صاف صدف ریز — چون قلبه قدیم قصرتهای پرویز

پاینی یاوان جه صفف کرون — یکی بیرونی دویکی اندرون

دیوانی جه بیلی هر یری دروازه — خواجه نشیلی داد طاغی تازه

قرار دان دایم بی خدمت کاران — بی جمع لوکر صبا الولاران

جه ادی دست جپ یکقصر نکیلی — خیال شرین تر جه قصر شیرین

مهیاکون بی دیوا خانه — بی اهل احباب خویش بیگانه

مرتبهٔ پایی اعلای کوشکی بو — یانی السطبلک مبارکهٔ نو

وعلم حکمت خیال پردازی — آرامکهٔ سهوان اسپان تازی

سکاری سلطان آغهٔ حاتم نو — یانی تک هزار جار مبارکت بو

زو جه زو فیته بزر بو آلبا کیت — فلکی نشینو میرانو کالت

دشمنت ذلیل سرمودلی خار بو — بر وارث وودرد فتار رفتار بو

بلا پر کم هوش بی وفای بی دل — شعرای بی شعور بادهٔ تر منزل

ارتو اخلاص مند قلبه سلطانی — دیت وحولت خول سلطان موانی

هواجاتی ایمال جلی پر ده جاران — نکاریش کهون تهای میرشکاوان

کوی فتح نامهٔ بجیر هردنی — کفیل مرح وا ازم داد ای نبردنی

یکره چنی چند یاران تمام دم — وعظم مردان جاسوسکه کل رتم

تن نغش بلان دیار اید خان — کدان ومخته شاخان ورزا خانه

سیاه کشت چیغ تیر جوینده نگار — کشت براجن تیغ الماس آودار

اول فتاح بیک وزیر مختار — میر حاتم خواغه کرم دار

تیر بی اندیش شاه اژدر نبردی — پیلتن باهوطاقه وترمه پوش

ثانی عباس بیک شاه نوجوانان — تیر دیوان در اجلاس خانان

سیم محمود بیک تیر تیر نسر — بور بی اندیش اژدهای اژدر

چارم عزیز بیک دلیر بیباک — تیر بر خروش زننده چالاک

آغه حسن بیک سیلاق بی — مرد خوش آهنگ دانای صاحب

محمد آمین بیک تیر نجمین — شاه وشه خان اژدهای برق

ششم قلار بیک تیر بی خوف — سرتا پا جوهر کوه خارا شکاف

هفتم آغه بیک سیاه مردان — جنگ جوی مصاف معرکه مردان

هشتم حمد بیک تیر سهمناک — مرد بی اندیش اژدهای بیباک

حمد نهم طوفیق بیک ورند اندوشی — مرد میدان کیر شیر [illegible] تیر فروش

بعد مولوی مولانا علی — وحرب اسپر آیه سنجلی

که خدا غلام سیاه مردان — مرد معرکه رزم نبردان

کیخوا مصطفی مرد خاطر شاد — جود ما قلار ابن خداداد

یکه مرد کار یکایک رجال — هم عبد الکریم ابن شیخ جلال

خصوص سلیمان سیار بی خم — شاه رزار شخناخ جاسوس کل رتم

یاران کشت تمام تدارک کدن — وعظم شکار کشت قدوم کدن

سیاه کشت کوکه کشت پلنگ یار زیر — کشت تیر بیباک شیدای سحرخیز

کشت جوینده راو کشنده کلرتم — کشت عاشق و ذنگ نغرته ماردم

کشت فیشک نه پیچ پیل ورنول اندوشی — کشت داو خوار داو شیدای شتر فروش

راهی بهین تنها راه و زوق شادی — لا قید جه مردن ای دنیا بادی

رو نیان دهر در برد شاخ و داخ — شوبله بران کدن و یاتا تاخ

صحو و توفیق کارساز کاران — بیدار بی سلطان جنی سرداران

ردکدن وچول ردبرد بیدی — وحشیان و اتن هی نا امیدی

آماوه دیسان هم بسیار لشهون | نامیدی فرقهٔ وحشیان کوهی
کیرنش دمانی کزنش بهر کشو کاو | کهدن کهدش ناکه وشکه ناهو
یوزنان وین ببغ کشت وشخ دا | ولانهٔ خرکوش کرک وچقلدا
کرازان برشیغ جرلانهٔ دینن | فلک آسایش شیو نالیشن
ناگاه خیزاد تنک مار طلیغ یاران | صدای حیرت هی هات جرمیر شکاران
جه لغوکهٔ ماردم آوانه دازان | جه بلکهٔ باز برق برازان
جه زیرهٔ سگان جستهٔ بخیر | جه فرهٔ تازی شیدای آهو گیر
جه قواقوی گرم سر هردان برز | ساراو سر زمیلی یکسر نشت نه لرز
هورم گشت تمام یکسر کوشش رم | تن کهدن اشپر کلولهٔ ماردم
بریا تخم خوک جرلان ران | کشت کوت او زمین چیچ ولک دار
بقول شاعر فردوسی طوس | چه مرک خر بو پی سگ عروس
خلاصهٔ کلام فیلو خرس و درنده | گرگ و کفتار و خرکوش و سو جره
روباه و چقل و چالکه و دلک | گشت جه سر کوان بی به طعمهٔ سگ
جو دماو شاد یاران هام دم | کهون ارادهٔ شکار کل ژرم
بی صدا و بی دنک سروان ره | ژو نیان وکاو هردکو یاره
جه سر کاوا

جه مرز کاوا گشت پادا و کز | گیلان کوو کوتا سر کوی قلوز
جه کوی مرز مانکان یاران گیانی | سرکیشان د سیرها نه زیای
هرجه ماری پلدن تاد کو بل گاه | روندی گشت کوون تماشا
تلی کرز تمام آوه شور کوون | تاتش نیف و مای داله زیری کون
دیشان یک جلب و بی خوف و بیم | ها نه جاسوسکهٔ سنخاخ اسکیم
یاران هر کس پی دلش کهو آخر | گشت شنی نپای سنک پی دنگ نیاریز
شای میر شکاران سردار لشکر | سکار سلطان محمد جعفر
حلقهٔ فیشک دان اصل کارخانه | لبتش نه کمر شوخ شاهانه
پیر ازدر دم لوطی جوار منزل | طلیعهٔ رومی اصل ورندل
کهو
دیاو ور بیلی کشو کو کمر | یک جلب بخیر آوردا او نظر
ناگاه قیغی اجل آورده | داغ تنوی دردن صد سیار بجه
شوخ و تند حملت رعنای آهو چم | نوای تتاران دلیلهٔ گل ژرم
آما نجاسوس گذرگاه کمر | تن داو قضا مدرا پی قدر
جو دما سلطان سان سرداران | شین نپای سنک پای زیر چیچ جاران
دس داو صندوق حلقه و رندل | نفس نه منزل قفس کهو غافل

ولش آسبادنک وسیادانه سینهٔ قیغانش کهو نیش نر
جه شنوا نکشت مانهٔ ورندل خزانغوتهٔ رعد ور منزل
جه مال هزار کز بالاری تا فدا کل کلافه بود مارش فدا
جه نالهٔ مارد م ونک وداز زاخان کل زمان زم کهو تم زم جرش خان
دلیان نوازم سه سرد یک تیر کل داوه چنن شیر جه زمان بجر
شاخه وشریخه کاد کو کمر چون زلزلهٔ سخت روی یوم المحشر
هر تن به کل بجو سر اندر دا هر بچه به که به وروی کمر دا
داشان فرزان سر بزان چو دل هر جوسله به ولیش مزندن دهول
دسه وشش هر دس وشه خراجه باری آفرین سلطان شاه مرشکاران
شاهان خوش بخت کیکیان ور که چون توکهو شکار دلیطور
جو دماد شاد مازون که یاران خزا تقو توق کهوی سرداران
فتاح بک یکرو قیغان کل زم بیک ه باد طلین شیدال اند درم
محمود بک وستش مرو بان مر کشت قدیم قیغان دلیلهٔ تعار
عزیز بک چون شیر شیدلی اسهمکین و مون کل زم هردان کهو زنکین
قادر بک یک کشت و به اندیش طوفیق بک شاه باد بجر و لیش
شو منزل

شومنزل ومرّ قادر سان بردن وبرزان مغار بجیر کوکه ن
نشتن و دلشاد وشوق شاد داشان نمقام مبارک بار
نوای نالهٔ نی آهنک یاران کزهٔ جرک بز نیای مغاران
منشست نه کروان افلاک چارم ویاران وعیش تا صبح دم
همفته کو همفته سیر هردان کرد دلیان تشریفش هم دنو سعد برد
سلطان عادل عدالت اندیش پنای فقیران بیگانه و درویش
گاه پی تازی راد وسربزان حور گاه عزم سیران ساراش ر زور
کاهی دکل کشت تماشای باخان گاه ساکن جلال بلند داخان
خاصتر جه خسرو شهنشهی دیرام گاه جه لال شکر گاه جه لال شیرین
گاه مشود زیر نوشتهٔ آوا وصرم سرا سولان سوا
گاه چنی حالت همیلار کل فام کاهی عجب بخش میاد نوکام
گاه گاه نظر کاغش خوتن خاتونن کاهی وباقه یاران معقونن

هزاران درود و هزاران سلام
زما بر محمد علیه السلام

ولا يجوز قتل النحل ولو قتل كان عاصيا ويواخذه الله تع يوم
القيمة بالعذاب ولو تمس الحاجة الى اخذ العسل منه فيرفق
به ولا يفرقه السكين بالنحل ولو لم يحصل العسل الا بالقتل
وقتل بعضه فلا اثم عليه ولو احرق او اغرق النحل في الماء فيعذبه
الله تع يوم القيمة باشد العذاب وقال بعض الائمة ولو ذبح
حيوانا واطعم الفقراء والمساكين يغفر الله تع من هذا الاثم قاموس

الطلاق الرجعي ما يقع بعد الدخول بلا عوض
بلا استيفاء الثلثة وفي نفسه العدة والبائن شيء ما
يقع قبل الدخول او بعد على عوض بلا استيفاء الثلثة
وهذا يقتضي تجديد النكاح وقسم باستيفاء الثلثة
سواء على عوض او لا وسواء كان قبل الدخول او لا
وهذا يقتضي التحليل بعد انقضاء العدة مطلقا

فيجوز التفريق بين البهيمة وولدها بعد استغنائه عن اللبن
لكن مع الكراهة الا لغرض صحيح كالذبح اى للولد اما ذبحها فقط
فيظهر انه كغير الذبح واما قبل استغنائه فيحرم التفريق بغير
ذبح الولد ويبطل العقد اما بيع الولد للذبح فيمتنع خلافا
لبعض المتأخرين لانه قد لا يفي به وان شرط عليه الذبح
لم يصح زيادى

وبه بسم الله الرحمن الرحيم نستعين

صبور ستار صبور ستار — سمیع البصیر صبور ستار

یا رازق رزق کل مخلوقات — یا عالم الغیب سر خفیات

یا حی یا قیوم فرد سبحانی — آوردت جفای دنیای فانی

یا رب بحاجت نور پیغمبر — بیاد دم بداد تزد ز محشر

بدریم توفیق رب العالمین — به بخشه گنای بنده کمترین

یا الله بحاجت ختم جزئه قرآن — قطره لمنند بوزم نوبان

قطره جه رحمت عطا کم بیمان — تا بو قطره ده گویا بو زبان

گویا بو زبان بقطره شیرین — کرد مدح خالد شیر سهمگین

اربدو توفیق بنای باسر — فرد جه دردن برابردن دیهر

بکردن تعریف صیف الله رشید — جه تور قرة گردون کوران پلید

یا الله به اعجاز سید سرور — شق فوا لعقب دیوان خنز

جهم امام علی صاحب ذوالفقار — حیدر صفدر شیر کردگار

جیشش کرد چنی گوران مردار — وداییلدی سخت دست نه اهل کفار

جهم زنی خالد گل جبین — صاحب خط و خال شیرین اندام

روچنی خالد نشته بین وجهم — مدات ان وجهم گوی هرمان نجم

نحوددات لی خالد شیر هژبر — همتار تو کس نعین نی لم بکیر

گویا جه لای نازاد و مگرد کفتار — نزا نا بجیلش شیر نامدار

آما بگفتار شیر زبردس — همتار نیبن ندونیا هیچکس

بیلی مختصر بی جه ذلات کفار — نامش قیلولن فرزند قرار

زفی بد بخت قصه نول حکادا — تا فرزند قرال پادشار پادا

بدوی جه تقدیر پادشا ابر — خالد هورنزا کرد عزم سفر

جه عزم سفر کمر لبست درشت — شمشیر حمایل نیزه گرت بدست

سجده و تمجید باسب سوار بی — راهی بی نزاه خداش بوجهی

آورد سجودها شنوه خبر — جه حال کردار [illegible] با خبر

لو طرف قیلول فرزند قرار — عزم سود آما په مدینه ښار

بار کړدنی تمام قطار د مهار — راهی بین براه نکړ دی مدار

شپه ورد نکړ داو گور مردار — تا آخر یا واد مدینه ښار

غوغا کفت بنا د ښار مدینه — فرزند قرآل آد ره خزینه

ناگاه زن خالد ارشنی خبر — پا هوزاد په جه مال شی دبر

اوزن خبیث مرد دبی حیا — جه یا نه بر شی نکړ دمدارا

تا یا دابنا دقطار د مهار — دلنګ نشستن ملعون مردار

آمانشت ولاش بعزو بناز — دات جند وخلق ارښار سرافراز

سجدم بنړ دن خدای مسلمان — امام وسر دین کافران

دقتی او ملعون ای خرابی — هفت قطار تمام دا شر بر کانی

گالدا غلامان بار کړدن قطار — جه مرده دار حرف نکړ دغ مدار

اد فتنی بوړ گرت لعین مردار — قطار ربار کړدن بر شی ...

نه جود آرام نه یشو قرار — تا یا واد ولات ... کفار

تمام مخلوقات آمان دبیش دواز — بر دشان دښار بصد عز و ناز

با نوش گنج دمال تمام کړد نثار — غنی کړ دیکسر تمام اهل ښار

اوشه جدد مالشنوه خبر — جه حال خالد شیر بهر در

جه براگه سفر آمابی خبر — لنگاکړ دنشن نداره اشتر

دات بفرزندان کل جمیع جه کون — په خبیث جه یا نه او نداره دشون

عرض کړ دای به بندا رین خبر — جه رو تولوان په براگه سفر

اوپه دبای تو نذ بمان بر رنگ — هوا جان قیلول بکړان به فرنگ

خالد جون ازلی اجی سخن بگوش — جون دیګ ... تا جوش پا جوش

آرام پیش نمند هو ریزاد یا — آما جضور شاه انبیا

بعاجرانه شنه مش بکړد — ... مسجا ... بکړد

... کړد بخالدش رسول الله — ... بخالد شمشیر خدا

په پیش ... ره زار و زدیری — با خوکرق رآمهوی ... ښار

عرض کړ دیار رسول رحیم بو قنات — ...

جه دید عیانش رسول مختار — این به هفت وزن الوان آشکار

ایشان آمدند زن نمین بازنه — طفلان اکنون زار و گریان

جیبش کرد چنه طفل شیرخور — هر روز روشان زده چه

نمز کو شیرین او کونه بدکار — جوابم جیش رسول مختار

رسول اید شفقت بخاطر ملول — سر دست نداره سیته مقبول

فرمانش صیف آمد گران هکم دهی — تقدیر یزدان همبو جلی

زن تولوان بری اروان نثار — مکان قرآل جلائقه کفر

عرض کرد فدات با دو ستورم بدر — جشون یومکان چه عزائم کافر

با و رون بدست او کونه بدکار — بعون معبود صبور ستار

جواب داد خالد فدات بو یاور — جدست بدان نو بینی خنجر

اماعا قلدنه بکره رفتار — تو ابو بینی خنجر جکفار

خالد سجده اش برد بشاه شیردار — رو کرد به میانه شیر نامور

صلاح دور جنگ و جشابقات — خردش انداخ سودار ندانت

کمند و کمان دستش بهو

کمند و کمان دستش زده ... — ندل هر صوات با هو یا منهو

دیدن چشم کرد دقطران و نیزه گوی طور — لقاه چهار سو آب زرد و کور

نیزه نمایی بسته نرد میان — نیزه قیاره خنجر جانستان

تمام تدارک قرار دابوش — با وکمند قوی شیر بی اندیش

ابلقم بر آمد در زینش کرد تیار — همت طلب کرد جه شاه مختار

اطفال رو سپرد بخواهر ویش — وینده زامداما فی درویش بیرش

سعه شبا نمرو خالد تکی چو — یادو در بند کوه سیا تا د

یاد آن ابلق جهان گردش نظر — ناگاه جه ناکاه گفت غرام وی

مثین در داده بتعجیب و تاب — دیش یک اژدها آنا چون شهاب

چه دینه چرا لشه وینه کوه — خالد در لحظه آنا بجوه

روکرد به خالد اژدر خونخوار — حملت برد خالد یا مدد بوار

خالد پناه برد بذات الله — نرگند بجوش او شیر هیچ

ندل بیار کرد شه رسول سرور — صلوا الشش وانا ورو پیغمبر

دالتش ای ارژ در گیره قرار | یه آتا بربیت شمشیر آبدار
ارژ در نزد در آورد تیغ دا باندام | صحرا به تاریک هم تشن نمای
خالد شمشیر برد آد نزدی هوا | دانه فرق سر کله اژدها
لت کرد چون خیار لاشه اژدها | بلتاو تعجب رد نیا نزاه
یا دای بجای سبزی مرغزار | سرادی شیرین بر نه کشت کار
دیش ره سوار آتا ره شوه جهران | چو سکان خاص مکردن سران
سواران جهور خالد دین حجم | تیغ دردن بهم چون مار ارقم
سره رای خالد کرتن دنگ | دست دان و نیزه هر سه ارم
دالتش ای سوار کینی بی دستور | نزاه حویری تعجب بغرور
والتش غریبم نه ملک و مکان | قسمت آوردن خشون به اردان
کارم در تکنن رابکین خالی | ار عزم داران دنم بو حالی
جواب دا به ادب بیا برجه زین | در ته سو نبی اندامت هونین
اهلیت دان خالد بکران عربان | خالد دستش دا به تیغ بران

هر دو یکلحظه

هر دو یک لحظه گردش دیه کمان | بر ضرب نیزه حربه جانستان
جه ادان و ویرد آتا برادوه | منزلان شو هر مدامش زیاده
بعد از زردی هفتم یاد به ارمان | طلدرش هی و نشی بی عیان
منزل وات یارب کسی نداروه | منزل نه مانه کسی نداروه
خیلی فکرش کردنه بجر دردن | آخر وات ابلق بدان بجون
چال مرادی بدرم مراد | ابلق تو بعشق خواجه روز داد
نهر جای خاص خو صلاح داری | به جه مهمان تو دیت مختار
ایدوات و جلو دستش نکردن | کوچه به کوچه خالی بکردن
تا آخر ادا بدر دروازه | دروازه فقیر بی اندازه
ابلق تو جاگه مدرا نجا دیش | یا نیا نه ور نه کم دنه پیش
خالد وات صاحب یانه مهمانم | مهمان غریب جه دور آمانم
یک پیره زال آماد بیرون | دیشه سوار بعد از چون شقین
والتش ای مهمان دش آمان نشاه | بیا بر جه زین نوه تیک زاد

هر کسی داخل وعال من بو — خدمتکار زمان هر خالد بو

ایلر خالد بگنو بدست — بواچه بمن تمامی قصت

واتش ای جوان عنبرین گفتار — بواچون قصهٔ خالد جادی کار

فرزند قرال یکیرو بی سوار — شه پری صحرا بعزم شکار

د نفر فرزند برگزیدهٔ من — هرد عزیزان نور دیدهٔ من

هونریزان هر د بعزم شکار — چنی سپاه د سان هر د بین سوار

آمد لدشان خالد جادی کار — کفت ندگیشان جنی شر خون خوار

به نیزه و به تیغ شمشیر آبدار — ادشیا دادشان یکسر کرد قلار

فرزندان من ولی چند جوان — هر د بیکی رکردش سرنگون

ار بگنود ستم اد شیر ژیان — تخوای فرزندان مستانوی کیان

خالد وات دایه صاحب کمان — به یاری دیم آمام کفتم ندامان

منم او خالد شیر دلی هیجا — ناستم زنده کس بیو بدما

هر چه مواجر بنده مهمان من — مهمان رنجنان خیال گواهی من

دایه اید شفقت

دایه اید شفقت ستای بی مذهوش — چه دماری ستی بازار آما بهوش

واتش ای خالد شیر هنرور — کلمهٔ شهادت بنهم بیتش در

خبر چون ازلی اوجه پیرهٔ زال — بی کار کردار تمام بی دشی حال

بصدق و اخلاص ایمانه بیتش آورد — کلمهٔ شهادت به او تلقین کرد

یکید خبرش بی هم آورد ایمان — به صدق و اخلاص بیی مسلمان

خالد و دایه دختر چنی هم — نشتش بدلشاد هر سه شان به هم

خالد وات دایه نگره مدار — بدوان د بشو به بازار

بعضی چه میوهٔ رنگاو رنگ (چه طعام) — باوره پیرهم بی طفر و در رنگ

دست بهد و کیسهٔ چند دانه گوهر — سپردش بدست او دایهٔ دلبر

پیره زال ازلی رو کرد به بازار — چندی طعامات کردش خریدار

رو کرد و دما پیر ناتوان — آوردی خالد پور روی میدان

نشستن به هم هر سه شان بشاد — تا صبح صادق هر چه بادا باد

صحرا هوریزا صیف رشید — روکه د ناوشار کوران بلیند

دیه بینش نخاو خالد نامدار

برگ د رویشے پوشا باندام   پناه بر د بذات حق لا ینام

رشتهٔ د رویشے دانه دوکر   پر جیش شانه کرد شیر نامور

رو کرد و قابے قرال بے دین   نگا کرد قدرت رب العالمین

جستو جو کردش نو قابے حصار   هر چند نگا کرد کس نبے دیار

جه چند قارمان او لوا السو   دلیشه شخصے مدران چون ماه انور

خط و خال شیرین نازدار فرنگ   محبوب بے عیب بالا شوخ و شنگ

خالد دیش بحجم او پری رخسار   دیه بیش نخا و خالد نامدار

جه خوف بابوش جه شرم حضور   با طوع آمابے بدین رسول

خدا آسمان بر حق نزانا   دین گورانش با طلی موان

خالد دی بحجم سول خرامان   در لاد شناساش نازدار بادوانی

در ساعت آما کفت نخا کیانش   صد جار روح ولیش بکردش فدائی

والشر ای خالد آمان صد امان   پے جیش آمانے بے ما دای گورانی

برانو بابوم چینے برادر   توجه دستش نمو بینے ضرر

خالد چون ارخے

خالد چون ارشنا ای حرف گفتار   تبسم بکرد شیر نامدار

آما بجواب وات تبر عقل و تمام   پے جیش بوتیغے راس واچه و لام

او دختر داتش رحم بو فدات   راز حال دیم عرض کرد و لات

امن دخترم بابوم قرالن   صاحب سپاد سان گرز و گوپالن

و سال تمامن آوردم ایمان   جه دین گوران ویم کرد پشیمان

آمای نخابم تو چینے رسول   هر چه جه خوابدا دیم کردنم قبول

شے بطویلا اسپش براورد   بتاو تجدید زین اسپش کرد

پادانش کاب به اسپ بے سوار   هی کرد بمرکب بوینهٔ بالدار

سوار بے و اسپ سول خرامان   کفت نشون نعش شیر بے آمان

خالد نگا کردیش نزاکهٔ حور   سوار بیو چون شمالهٔ نور

خالد وات البت لم کرهٔ راهن   وقتے یا وادیش کن جه شاهن

دختر سلام کرد خالد سلام سند   وات روسفید بای جلدی خداوند

بشارت خرم رو نیا نراه × شیخ لسراوی کردشان ماوا

دست ما نمازش بنمار بعزم نماز بردن سجدهٔ داشتی بی نیاز

خالد بی راحت سر نیا بخواد دختی رای گوران مدا اشتش

دختی نگاه کرد صحرا و دشت و دار سراسر تمام پر بی جه لشکر

چون بحر قلزم لف مدا نلف آما بهمدا صفا صف صف صف

دختی خجی مند جر کار و کردار واتش من خالد چون کرد بیدار

رو کرد و درگای قاضی الحاجات بدیده گریا کردش مناجات

دعاش قبول بی جه لای کردگار جه یمن رسول خالد بی بیدار

دختر وات خالد نگا کرد صحرا آوردن بی جنگ سپای کنیز خوا

وات خوف مکر بیا بداور هیچ باکم نیین جه سپاه و لشکر

دختر وات خالد هیچ مبر غمگین تو بر سپا مخروشه بقین

نگا کرد بعون دانای کردگار جه سپای گوران برآرد دمار

تا که ای قصه ویرد جه مابین سپای کافران لیث ان نزدیک

در ادد هوریزا محبوب نازدار دست دا بشمشیر برنده آبدار

نعره تش بیکا

نعره تش بیکا چون هور روژکار واتش ای گوران مرد و مردار

بعون خدا دانا کردگار نما زولتیان اصلا کس سوار

شمشیر مصری کیش نغلاف دست دا بشمشیر بی لاف و گزاف

لشکت نه ملعونان گوران بی دین بضرب چند کس وست نسردی زمین

ناگاه جه یک لای برای جه دین بضرب چند کس وست نزدی زمین

واتش بخواهرای بی حیا شرط نیه جه میدان سرت کم جیا

انث بی بعون گردانای گردون ویت دچنی فیل کردن سرنگون

بر هوا شمشیر آبدار × دانگر دنش بزور زور دار

دختی داونش بتیغ آبدار کردش بدولت بوینهٔ خیار

چون گوران دیشان ای کار کردار تمام بیکی راوان ابین سوار

او یچ چون زانانش صول خرامان دست بردبری تیغ تبرجه بی آمان

زا ئیله عظیم وست نزدی نمانان چند کس نگون کرد جه نام آوران

ثانی یکبراش وفیدی سوار آماچه خواهر چون شیر نامدار

ایدهم بتعجیل رونیا پریش دست دابشمشیر بیدهم اندوش

ولش چنی فیدی غلطان کرد نخاک بعون خدای فرد تنهای تاک

دالی صدی تا ظهر سول خرامان کشتیتش شیخ براش بدوین دای

تا آخر بالوش خیز با لقین چو شاد خردش مرد دبادین

آماچه دختر دینهٔ اژدها گرزی سهمگینی بردنزد هوا

محبوب نازدار دردم یاد امیش ادبش نکرد اوجه بالوی دلیش

دست بردبری تیغ نازدار فرنگ دانفرق سرقرال بدرنگ

ولش چنی فید کردش نگونسار جه یمن اقبال رسول نازدار

گوران تمامی خردشان بقار کردن مغلوبه کس نبی دیار

دختر که زانش داده نبردن گوران براو مغلوبه کردن

دست دالشمشیر بدانی وستتش نگوران واویلای ورو

بازهم برا تر دفیدی سوار روکرد دمیدان عرصهٔ کارزار

نامش زم زم بی

نامش زم زم بی گور نابکار آماچه خواهر لعین مردار

گرزی داونش اوگور پلید بضرب گرزش بکردش شهید

دختی او شاهی بروضهٔ رضوان نوبهٔ خالدی بشو دمیدان

درالد که زانش دختری شهید آخیز انجا حیف الهٔ رشید

نحمش جو شیاد اسبی سوار روکرد دمیدان عرصهٔ کارزار

رونزد وسمند چون رستم زال دست دانبا هوی گرز دو پال

دانش یاد اورحی کردگار بدرم توفیق سرپوش تتار

تنیا کفتیا نعرصهٔ گوران کس نین ها نام بردی یاران

ایدوات دردم دست دالشمشیر روکرد و سپاهی گوران بی پیر

منشت و قوشن گوران بادین بضرب چند کس وست نزدی نعین

مدرا نمیدان نرکن چون شیر مداشان بهم ضربهٔ تیغ تیر

اوان چند هزار را بدیکنفری چو نکه لطف حق چنیش یاوری

خالد وینهٔ بور نمیدان کار نعرتش بیکا وینهٔ هور تار

بضرب خربہ نیزہ جانستان ... مکرد قتلو عام شیر یزدان

آخر جہ تقدیر حی جہانگیر ... زخمین بے اعضاش بہ تیغ تیر

بوجستہ ہونین شمشیر مستانا ... موندنام ذات یکتای توانا

چونکہ رفاش بے بینای بہترین ... خالد جہ مرکب کفت نردی زمین

جہ اعجی رفاص رسول سردار ... نیہ شان فرصت بگراش بے سر

چونکہ خداوند پاکش بد رضا ... حیدر بیاد بکرد غزا

خالد دست ہوردالت عزم مناجات ... لدلا ندرگای قاضی الحاجات

دالتش یا داور قیوم دانا ... یکتای بے ہمتا ذات توانا

یا آگاہ بحال کل مخلوقات ... فرد فریادرس تمام اشیات

چیش علاج کرو جدست گوران ... کس نین ہا نام بردیچہ یاران

چون امام علی صاحب ذوالفقار ... بیادینم شیر کردگار

مالک زبردست شیر روی میدان ... ہم بیادان چون ہردہ جاران

دیسان دات یا حی فرد تمام ... فرد فریادرس اشیای کل تمام

خبردار احی بان دین ... بیادان پنہم نمیدان کین

ادسہ جو دما بزنہ خبر

ادسہ جو دما بپرسہ خبر ... جہ حال احوال بیہ با خبر

ردی جہ تقدیر بینای بانہ بر ... شیہ نشیرین خاو امام عمر

آما نخوابش خالد بزویر ... سرتاپای اعضاش پر بین جہ تیر

عمر نخاو دا لرزاد ستیزا ... جہ خواب شیرین در ساعت خیزا

درلاد ہوریزا نکردش مدار ... آما بحضور رسول مختار

مدرا بیاوہ بکردش سلام ... رسول علیک ستند بلفظ تمام

دالتش یا رسول آردشیم نخاد ... خالد دیم بحیم کفتن تیجی و

پاسہ مزانو خوابم دلیلن ... خالد ہم بدست گوران ذلیلن

چون ازنخای حرف شای خیر الانام ... عاجز بے زویر معلومہے تمام

آما بزبان رسول نازدار ... فرما باوران شای دلدل سوار

درلاد حاضر بے شیر کردگار ... آما بحضور رسول نازدار

فرما یا علی خالد ہا نجنگ ... گوران روی مصاف و نفی کردن تنگ

مدارا اگر تو بشو براہ لا ... دیم چنے یاران میون ودما

چون خبر ازنہ او شیر جبار ... پناہ برد بذات یکتای کردگار

آما بزبان دالتش یا اللہ ... بتوم سپردم خالد اف اللہ

علی دات قمر زین کرہ دلدل ... باورہ پرئ کار بین مشکل

قمر بتعجیل زین کردش دلدل	آورده علی شیر بی بدل
علی هونیرا نکرد مدارا	ذو الفقار هو گرفت بر امر خدا
سوار بی داد اسپ صاحب ذوالفقار	آما بحضور مصطفی مختار
هیمت ستا ناجه رسول الله	رسول الله دات حق بتو همراه
جبهٔ شریفش جه بدن کندش	بدست علی دراد سپردش
فرمای جبهٔ بسره بر ریش	بکردنو زامش بوسار ریشی
جبغش سند بوسانیا فوق سر	هیمت دا ست جه لاری سید سرور
راهی بی نزاد شیر کردگار	دلدل نشت وبال وتیغه بالدار
چند شو چند روز نکردش مدار	تا یاوا میدان معرکهٔ کفار
یاوا عرصه گاه علی شاه مردان	دی چند سر بی لاشو کفان نمیدان
بتاج زانا شوای قتل کفار	کردیه خالدن شیر نامدار
واتش آفرین خالد ولید	بماتی قتل گوران پلید
جه شادی غراف لد هونیرا	گیلانو صحرا بکردش بیدا
دخیل نگاه کرد نمیدان کار	سر تا پای اعضاش بی زخم دار

دلیکه مخیزو

دلیکه مخیزو دنیاو تاو نو	شی نبالینش بدیده پر آو
حیدر ردیا دلیش زاهش ناگو	جلی زخم جای تیر خر بی ساتورن
براورد جبهٔ سید سرور	واتش بخالد بکرش نور
خالد جبغش سند بکردش نور	زامش بی سار یش جه اول خاطر
شای مردان پرساجه خالد خبر	احوالات پرساجه یا تا و سر
خالد حکایت سرا سر تمام	عرض کرد بخدمت شیر لله بنام
اد شو بی راحت کردشان گذار	تا شعلهٔ خورشید صبح بی آشکار
هو نیران وضو تازه کردشان	سجوجه درگای داور بردشان
جه دعا صلوات دانا بردی رسول	آداب ترتیب لیش [illegible] قبول
اصلحه د اسباب پوشاشان نور	رو کردن لشون گوران سگ خور
جه حو ردین یکم گوران ناپاک	لشت لیستن بذات حی تنیای پاک
علی جون یاوا په او ملعونان	نهیب دا لیشان شیر بی امان
دست برد ذوالفقار رکیش نغلاف	لشت شه ملعونان بی لاف و گزاف
خالد براورد نیزهٔ جانستان	ولیست شه ملعونان فریاد و فغان
چون شمقار رق رشتن نسیاه	آوردن تنگ گوران بدخواه

عے بوینہٗ رعد وگار ان   نعرهٗ حیدر ایش کیث لجهان
چہ طور ژانان حیدر نمندن   ادیوہ پے خالد بحوم تان کردن
یہ آمام پے تان چون باد باران   گرو تان وپند نعرهٗ حوران
خالد نعرہ کیث دینہٗ شیر   دات ای گزان مرمان پے پیر
اگر مزان اینہ چیش نامن   حیدر رعیفد ترا اسد اللہ هن
چندچہ گازان کردن لتوپار   بنغرب صمصام حربہٗ ذوالفقار
جہ گارهٗ خدنگ شفاف نہ   جہ نعرهٗ علی خالد هیا هی
جہ گرمی دلدل آماو پرواز   حو رمد الیث چون شمقار وقاز
یا اللہ بمانو حیدر نہ غزا   تاکہ بیاو شاه اولیا
بشنو چیشت کرد رسول سرد   جہ روکہ حیدر بر لوا دببر
فرماو بلال جار کیث نثار   اصحابان جمع باین پے غزای کفار
جو دمار رسول ویش جہ سوار   کفهات نہ پے سر مهاجر و انصار
بند کرو تو حمید قطره دان نجت   طے کردن راهان بوقت بیبوقت
دیان بلا ده ناگاه جرار   سپار میو جمع شمائلہٗ نور
دیان شرار اصحابان دین   جہ زیر باشان علم زر زرین

حضرت ویپیش

حضرت ویپیش رو یاران سراسر   میو براده جشید سرور
خالد چون ژنانش سپار یاران   جو یار رزم کین ادکا فران
جہ شادی سرش یاوا بکیوان   همیز دا فرس چون باد باران
یاوا لجعفور پیاہے نزرین   روغالد نخاک دسپای سرزمین
آیا بجواب بلفظ شرین   تواضع کرد ش شان رفرکون
خالد سوار کردن بہ اعزاز خاص   مؤبت کرد چنیش ان ادشان بے د
هر یک تیغ تیز کیث شان بتاد   هم تیر بر تا دکرز موشکاد
سعید سالم سعد بن وقاص   مالک زبردست صاحب دین خاد
هم عبدالرحمن ببر نامور   محمد حنیفہ دینہٗ شیر نر
مابانے اصحاب هر یک جلادی   هر یک زیاد تر نہ اژدهار
حضرت رسول بلفظ شرین   دعای خیر کرد پے یاران دین
داشان بهدانیزهٗ جان ستان   حربہٗ تیغ تیز بر ندبے امان
جہ هیر هیر نبرد دیلان پر کین   سر چون گلدار ریزا بر زمین
ملایک موندا اِنَّا فَتَحْنَا   نصرت داهیث ان حق بے همتا

صدای الامان خیزاجه لشکر
چون بحر جیحون نو قت بهار
دست کردن فریاد گوران بجه دین
صبح مبارکش یادابه اسلام
آما بحضور شای خیر الانام
جو دما خالد روا آورد بپیش
آما بجواب رسول سرور
فرما ذوالفقار با ورد ببریم
از زرته ایمان منبو جه لاش
تو دم ذوالفقار را آورد برتیغ
چون که نمنده بیشی زتره جه ایمان
روحش پرواز کرد بنار سقر
جو دما خالد گفت کهیا لدن
عرض کرد یا رسول بجه رضای الله
فرزندان من مادر تنداران

هون جاری کرد دینه بجران بیدر
لاشه مبرش چون دریای خونخوار
هر کام بچه دلیشان یکسر قرار بین
جه یمن رسول شای والا مقام
گفتن خاک پاش اصحابان تمام
جو دیدش بوس شای کرسے اندیش
وات زن خالد باور ردی و ببر
کردن امتحان تا معلوم بولیم
برام خدا انمبو سزا اش
نیا نوق سرا و زن بدکیش
کردش بدولت جه سر تا دامان
تنش دان دیگر بری جانور
وات من چیتی کرد جهے اطفالان
در وت دان بیوبد ریش د داه
هر زنان بچم اسرین چون داران
رسول وات خلد

رسول وات خالد هرجه موازی
عرض اودختر قرال سنگسار
در ساعت بوین رسول آباد
تا آردا من یادام بولات
نگاه کرد شخص چون ماه تابان
او هم نگاه کرد منش دی جه جور
واتم ای نازارسه چون مزلان
وات جه خوابدا دینم توچنے رسول
امینه یکسالن نے بیم مسلمان
هر وقت توشے مینیخ به همراش
آردم اکام ادب را هی
جه غزای کفار را و باین شهید
دعا بکری جه درگای داور
رسول وات باری پناه به الله

به توفیق حق مبو کارساز
آما بیش نخواب رسول نازد
با بو برادر بیش نزا نیلی
رام گفت وقتی قرال بوفات
زر ستون قامت چون حور رضوان
آما نشت بلای چون شمالے نور
امن خالدم نام موالی
هرچه جه خوابدا دیم کردم قبول
بیزارم مراحمن جه دین گوران
برم بحضور سید سادات
پناه برد بذات پاک اللهی
استدعام اینه بقوم من امید
بکره زنده پریم اود دختر
گدای به یکی ریکریم دعا

رسول کرد دعا اصحابان آمین — ایشان قبول کرد رب العالمین

چونکه بیقاین کرد بیز دعا — آما بحضور شار رسول الله

رسول در ساعت عقد و البتشی — چه تنخوای زنش بدانش بو بتهشی

بووه به شای بفتحو سوار — اصحابان آمان نه پی مدینه شار

مات ئه‌لیت بو خالد نامدار — چونت قصاص سنه اهل کفار

هزاران هزار و ده هزاران سلام
زه ابر محمد علیه السلام

اصحابهای عشرهٔ مبشره

ده یار بهشتی اند میدان — بوبکر و عمر و علی عثمان

سعد است سعید ابا عبیده — طلحه است زبیر عبد الرحمن

هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم

ای ولد آدم تو اولاد آدم — یا نبی الله ای وجود آدم
روح محض ذات تو حبیب خاتم — شفاعت کننده گناه امم
برتری چه در رتبت کیانت عالم — ترحیم فرما آخر ترحیم
پی چه رحمة للعالمینی — همه سلیمان غافل نشینی
آخر چه روی خاک سر باور ویر — چه خواب شیرین چه پایه ازار
سر باور ور چه توی همسایی — روشن کرده صبح پی زندگانی
ای تو تاریک روشن کرده چهره روز — جامه شفاعت بر بیماران بدوز
تو جامه نورین بپوشه نور — پاره گاهواری بپیچیده نور
آویزان بکر زلف عنبرین — تو سایه بار بر اهل دین
زحرم لعلین تو کو بنمای — بنه لعش تو ارک کیان ما
جمیعا بکمه دیده هان تر راه — و ک ل بول ار آن بنا بیتی
تو چه فتی حجره با بیرون بر — خاک پای تو همیان تاج سر
دستگیری

دستگیری بکر به افتادگان — دلداری بکر به دلدادگان
هر چه گو غرقیم چه دریای گناه — لب تشنه تشنه نمک سیاه
چه روی مرحمت گه گاهی — بلب تشنگان تو گاه گاهی
خوشا بکسی و بی دلهو غم — خاک آستانت حمالو بحیم
چه مسجد تو گرو شکرانه — جه در شمعت همیو پروانه
چه در روضت ملیکو تسباح — مهر وک نخره تو الواح تو الفح
بر زمین رسیدن پا و بی جان — آستانه حرم تر ببوچه لب
مالیم مژه گرد تو غبار — خاک آستانه رسول مختار
غبار چه دیده پی اثر حل — تو زش تو مرهم پی دلتو
بگیریم لاکه محرابت و منبر — نه چهره پاشی بگیریم زبر
بنای هر ستون ببر تن سجود — باور بکن ما قیام و قعود
داغ آرزوت کام بدگوش — قندیل نوری بد رین آتش

هرچند نه‌ین تن جراوندکانه / دل و روح مقیم مجوب آستانه
المه کشت و سباح بنفس گمراه / لطف و رحمتت بیمان نجات
اگر لطف تو نبو ماں دستگیر / سه‌دلای بلاکی کو نئم تقصیر
قضا ره‌و ماں هر دم براهی / بجز تو نین بیمان پناهی
عوضمان ایدل نجیب نازار / طلب بکره جه پروردگار
بنخو بیمان اول نجاتی / لکار عقبا بومان نجاتی
وحتی رسانیه محشر ببو یا / نشو آگه لب رحی ما
لطفت بو حتی گمراهی ما / بوا زنها اذن شفاعت بی‌ها
سر باد ر فرو بونه جوکان / امت احتی بذر کای سبحان
بجحش و نجوی کار رک انشان / روح امان نکیر بو فرات
خصوصاً لکی بنده غریبی عیمان / شه هند روش ار زندان فغان

تمت شد هذا دقایق الاخبار

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

پیدای بی زوال / پادشای شاهان نیپای بی زوال
آگاه وار دلو تمامی احوال / قهار قیوم دانای ذو الجلال
واحد احد بی شبه و لا رب / عالم دانای لیت بیچه غیب
توفیق در تو بده بدرم توفیق / ترجمه حدیث بکن تحقیق
متن ای کتاب دقایق اخبار / تمامی حدیث رسول مختار
لر بدوم توفیق حق سبحانی / ترجمش کرول من بکوردانی
گلچین کردن جه وره اخبار / حدیث صحیح رسول نامدار
کسی بو انوری جماعت / اهل جماعت لوس گیان جنت
بر صد او بیه تک گشت بیان نوس / مرگ و قبر ها باور اهن بهد کس
باو ولین بیار قیامان خوف دل / چکاچاک سخت ضرب لیبا لکریتان
پر سای نکرین خوف گور قبر / باران بی ظم صراط دوار
بکم جه الطاف پادشای غفار / شه سار یمان مارو وردی کار

بری شعاعت شای براق نوار   بخونگهای اهل خطاکار

یا حق بذات
توفیق ده تو خود یا حق بذات

بدرم توفیق لشق صفات   لعلم نجوم یا ثمر نکات

توفیقم بدر یارب سبحان   باورم بنظم قصص کنانتان

هر وقتی کسی بیاد و میرکش   جه دار حیات جای بور کش

تب مرگ اعضاش ملیم و نور   جسم هیو بی نور گوش نابود گر

قابض بهیبت لغز حنظل   هر زه و بهم اعضا حتی تا ال

ضربت بیاد و باستخوانش   بخوارد بستم تشنانو کیانش

هر وقتی کیانش یاد و ورثت پا   هزار هیو جه طرف خدا

یا جوای قابض لحظه در مهلت   لغنی راحت بو جه شفقت

هر وقتی یاد و اوقات یا   ای بابا کا بار و میو بنگ بذاری

لحظه

لحظه مهلت را شخص دارش   ساقی ملاحت بو اودجه ایش ویش

هر وقتی کیانش بیاد و شافت   مهلتش در ساقی بالصاف

وقتی تجلیقش بیاد و اولیان   صدای هیو جه شاه سبحان

مهلتش بدر اعضا بال او   وداع بکراری یکیک جه او

وداع ملک و روحش جه قفس   با امر فرمان پادشاهی رقص

بی حرکت بود هر پای او   گردی سر گرد و اندروان د ده

جسم و کیش اندر الون فتوح   همانو بکاید ان وبی روح

اگر یکش نادر و ایمان   قلبش بی دانش بر قوا و دیان

هیو جه قبر را ادمر ضعیف   جه طور بو حالش بخوار کثیف

نه پدر نه مادر زن نه فرزند   تا بوس مطرود درگاهی حضر افغن

وقت غرغره اغلب هر دو حال   شیطان بکر وحش اوصلب ایمان

او وقت غرغره بیاد و پیش   میونا لبیش شیطان رورش

چو دنیا مردادر نجس جیسم   لیک شلی عجب بدرود بی غم

لکا مکر واید چه هول سخت   مواچو نجس شیطان بدبخت

واچ خدادن یک بنی ده ثابت   جی هول و دهشت تابو نجاست

ادج طالب نونجیش قرار   وسوسه زیاده شیطان بدکار

هی مسلمانان هر بکی بی دیش   بلکه وزار بدله تزالیش

دور یو تضرع جه رگاه خدا   جه نمه نو دارباور دو بجا

اسر دینه کان جه نمه توان   درمان پری دلئو پیدا حال

بلم خدا دیدن صاحب عدالت   بدرو سبات چو شکلی امت

ابو حنیفه اید کون بیان   سه چیزه باعث بی صلب ایمان

یکی ترک شکر نه شکر ایمان   بلی کو ظلم جه مسلمانان

یکی برگ خوف وخت خاتمه   هر کسی بو بکش ایمان سالمه

هر کسی ای سه مادر دیکا   البت بی ایمان تو جه دنیا

هر کسی

هر کسی خدا ونتو جنی بوکرم   جوبو کانشر جدای دردو غم

سکرات موت عذاب من ...   فرصت مرزا نو شیطان بدبخت

جلی بو نو نن پری قطره آب   چه نورسی حرک لو نذار د تاب

لعین ماوردو قرحی زرآب   لعضی کج وش اوز لودرب

دم دم اداده ماورد نظر   ابد خو پری آب نو جیان جلکر

مواچو او آب قطره بدر بیم   شاید ساکن بولای اش الیم

مواچو واج نین هیچ خدا   ای مصنوعاته تو دروه بجا

هر تا کم لی آو بدرد ل نیت   بنوشه چی دیب تمام برزا حت

ارزد قوش بکردنه ازدم   بکرز و لعین او جه نبیشن جم

جه دنیا سافی با زه مجو نیشی   آلش ماور و لعین بدرش

اونه الش جرک فراهن جابت   مواچو نیم بدر قطره آب

و بابا ما چو شیطان گمراه   محمدی نن رسول خدا

بکره اوزار بیردن نعمت رب | اهل شقاوت نه تاب عذاب
ننش طاقت یری قطره رب | هرچه اوولاجه اید ما چو تاب
ارایدبوله چو نعوذ بالله | اوبکافری مشوجه دنیا
اهل سعادت زدن ملکده | هم امام ویتن حضور مادرو
حکایت کول ایه زکریا | ظاهری شیرین تمام بی ریا
وحشی نه با وار اوبوق زرع | یک رفیقش بی تمام صاحب ورع
رفیق شفیق آتاش نبالین | بلفظ شهادت بلگوش تلقین
ذکریا شتتش کو چه برادر | هیچ نداش عجب مرد باهنر
برارش هر ده دهت دار سر دار | تش وولا وبلا آهیر وبولدا
اینه زکریا به بر طور اکفا | امش حجش اون ماده زار صنعوتار
لرزاندلش ساتی شی چه بهوش | چه دمای ساتی باز آما به هوش
دیاد زکریا چماکا کو کند | مدح ضرادنز آقدوش بیار

وات

وات ای برادر رفیق تو شنجو | کسی چی نی بلمود کفت کو
جلب دا برارش نه اد گفتگو | سه دفعه شهادت بوانم بتو
۵ دفعه ردت جه تی چرخنا | دفعه ستمین بکردی آبا
وات ای برادر رفیق شفیق | من ز حوال ویم بکردن تحقیق
شیطان مدرا بی جی آب برر | من چه تشنگی دردن پرچه دیو
وام بدر بیم تو یک قطره آب | آما بجواب بتعجیل تاب
بواجه عیسی اولاد خدا است | مدروان نمت آی آبه برات
روم چرخنا ماها آما | آما بجواب سنگ رو سیاه
واجه محمد نمت پیغمبر | جه فلن چرخنام جه اوبر کهر
بازهم آما ده لعلن بر دات | واجه کس نین خالق مخلوقات
فوراً بوانم نمونه چنین آن | اور نه ردی نه لعنت کران
وحشی اید وائم کریزا اتباب | قدرش شکیا بریزا آو آب

دله قول تومزون آگاه | اشهد ان لا اله الا الله

محمد رسول آماس زبان | کیانش تسلیم کو باهر سمان

حکایت کون اخبار زبان | بیانش کون شضور عثمان

وختی بنی آدم باوو مرگ آن | مار و امواالش پنج تن مکران

روحش بی قابض ماتر بی دار | مار و مور کوتش موندا هر کس

الحمدانش خاک نیکی طلبکار | به امر فرمان پادشای غفار

دریغا شیطان علیه اللعنت | او به ایمانش بنی مسلط

یارب بی خاطر حبیب بازار | ایمان ز اسلام کری نگهدار

نکیر امانتن رسول سرور | حفظ کی رحمت ایمانی نکیر

خصوصاً محمد روسیاه | سه مقدار ورش از نزول ماول

باب فی ذکر نداء الروح بعد الخروج من البدن

حدیث

حدیث رسول ایدرس کو بیان | هر وختی خروج کول روحان

صدای نسیما میونه سیر از | دنیای تو کونهت یاتو بسیار او

تو جم کو دنیا یا دنیا تو جم | قلت کو دنیا یا دنیا تو کرم

هر وخت میران او نه تور | سه صد اسیر و نفس لعض ور

بدن قوت بی جمتن بی ضعف | نهالی چه گفتار بی جیش بی خیف

بی چه کو نهات هره بیش کر | رنگ رخارت تمام هلی بی فر

وختی میران او کس کفن | باز هم سه صد کران جو بدن

ارجاب بهشتن خوش بنوالت | بکره سیران مالو منه الت

د بابا ما حوای بنی آدم | بد هبو حالت ارکی جهنم

بی چه تخته نادر دی بی و | جه دلای ور دراز دیوانه

وختی نهانیت اوکس میزان | باز هم سه صد جه او مکران

ارعملت خیرل خوشا کی لت | ور عملت شرن ویرانی مالت

وکه جه بدي نکړدي توبه | ملائکه عذاب نه یادات توبه

وحشي منکران ادري نماز | منکران جه او سته دفعه آواز

هر جه کوي آزرد موني | ارهنګ وکړ بد تمام موني

هم موافق حدیث رسول | جه حدیث او بکره قبول

المرء مجزي بعمله وان	كان خيرا فجزاؤه خيرا
وان عمله شرا فجزاؤه	شرا

هر وخت منکران او جه بیوقفر | منکران ونش سته صبر البصر

تو نهت حضیر آمو جه آبدانخي | بري وت وري توجي وراني

جه وقت قوت بري وسنکړي | جه تو تهت مور کت کړ فقیري

بار دنیا وت کوي حرکت | جه حلاوت آمو جي یا تارنګ

اینه جه حدیث رکړي سرور | بیانش کول راوي معتبر

هر وضي تشخیص ربو جه بنا | خلاتي پرسر منکران غوغا

تنبیه

شول وکړه لوري بي شمار | هر کسي بي دي ش مکرو د زار ده

جه او استانه فالض سالار | موافق خفش ري ناداره دار

ازلي جه مي مکري افغان | اصح ماهورم یا ... سبحان

اګر جه مردون نزار وناوان | بیماره مظلوم او تدار وکیان

اګر جه خداي نعوذ بالله | ګښت بناه کافر جه دار دنیا

هر کي بخش بکړو یاره | خه افر مکر دوین او یاره

هر کسي لباس مکرو سیاه | جهان جنه رسول کوش بناه

جبر تا سیا هیش بیو بي ملول | فرض وتشش بمنو قبول

هر تا سیا هش بو جه برن | خدا و ملکان خفش من شمني

هر کي نوش بکو جه بت | بدو ملکو ناش بر تخته ناخون

جه جیات (جه خداي) او منکران صحا | یا نه منش یاذون جه نا رسیا

نحه نضب بردو نه کونا | دعوا مکرو او حیني خنه

وختی که غاسل شو دیانه　　ماوران وبرخوش ښکاره
لباسش پاره انگشتر ویره　　کلاهش بخت [illegible] پران جه شو
روحش صدای [illegible] مکرو　　بغیر انس جن عالم شود
ماجوار غاسل بحق خدا　　آهسته لباس جه تن کجا
ای ساعت [illegible] قابض روح　　هو [illegible] جه دی بو [illegible] رحمت
وختی چه غاسل آوکوونش　　صدا مکروای غاسل تو اس
لب خلی کرم یا خلی تو سرد　　هر زه وغم بسیار مکرو دعه
لطرب قابض وقی بوی [illegible]　　اعضای [illegible] تکبیر هاش مجروح
وختی که غاسل دستمال وتنش　　لب صدای خونش [illegible] بنش
آهسته بصیر دست یاور وغ　　عدای نیست [illegible] شم
وختی نه لفن ازکس مهران　　هم چنین غاسل میوزه بال
کجی چه امداد تو کنه　　سای کفنم تو مکره سبنه

زورده سی

بسیط
لست نخست

آزادی وارد جه قوم وخویشان　　هر یا قیامت [illegible] وخویشان
وختی هو رکیرا مهران بیاب　　او جنی ایشان مکرو خطاب
ملی یکه یکی هر یا فرزندان　　وداع مکرو ان جه او دلبندان
ارجوم هر ایوان ماولان وی م　　زنم بی میوه اولادم یتیم
نکران ادنت انظار ان　　جنه های یریان وچشم گریان
یمی ال مانده آه ندامت　　دیدار ماکان [illegible] صحرای قیامت
او وخه بو دار با بوشش کران　　صدای مکروای یار دوران
جه ردان بتعجیل تکران　　بیو نوشتم دنگ فرزندان
وختی مهران ازد جه قبر تنگ　　جه قبر یا رکب او بیسو بدنگ
ماجو دار ان ای یاران من　　نور دیده کان فرزندان من
مال دنیا بجنه مرارت　　جسم کو م [illegible] بجنبانی حرکت
مال وا موالم کیر منه بیا　　من تنها دبی کس بی خانه سیا

حکایت

آرزو احتیاج کلیم ها پیتان
ایدی قلابه کون حکایات
فرمایشتی ازنرو منا
تمامی قران یکسه بش ثق
هر محله جه قبرولش آنا بدر
جه بیق ایشال تنفضی تار نیه
بی نورو بی نوق اوجو فقیر
پر ساحه جه محمد قلابه دیمن دار
جالش ابدولت اوجو شهرار
هر کسی جه وتیش برانه تحقیق
جدینا دارلشن ایشان بدعا
جه شراهی دعای اویادون

بدعای خیری یا نحو به رحال
آمدوش بکار شیرین ردایت
یک قبرستانغه جه زنده و ما دل
نورلیش محزر اجنه جلق قلق
عوج ملکدوش نور جه بالا سر
جه دلیو قبرش ملزراهیم نیه
سرش برانو زگار و زدیر
یحی بی طوبا نور جتون بزار
عوض کو قلابه‌ای اهل بزار
اولاد صالح هم چنی رفیق
جه وخت بی دخت بذر کاخیر
نورشان جه فوق سما و باران

فرزندان

فرزندلکن من اوان ناصالح
هیچ کسی دعا نکردن پریم
لی قلابه سرار به جتجاب
فرزند اوشخص آمدو بلای وریش
اولاد اوشخص گردا بزار
بکموش توبه رجوع جه گناه
اسریش مرزا اکروا برار
متی و رد قلابه حاذق
او قبرستانه نورش جبران
دالش قلابه خرات بنو بار
وحی به محمد میران جه کاف
مران تلقینش میان بدماه

رفیقان خن او کنت طالح
بیطور بیم آمان سرافکنده بیم
فرزند اوشخص. بمجید باب
قصه مجالیب وریش بیان کو بریش
بکرکش دامان قلابه نامدار
لسوز دروان دلکو جه خدا
دلش بار جی توبه استغفار
بدتر برده یاد دستور سابق
فو راو شخصه زیارت جه اوان
جه ظلمت قبر بیم رستگار
مرزا زدش اوخاکو مغاک
ملکی فوراً میونه اوجاه

ورجه یکرمی ملک نورین — نامش زومانن بامر مبین

حکمی بکرو او ملک عظیم — خیر وشرّ ویت بونیه برهم

اولکه ماچو نیسنم قلم — مرکب حتی کاغذ کم رقم

او ملک هچ دم مخیز ونقصت — یکباره شخص کفن مدبار وبدبس

تفقت مرکب بگشیت قلم — خیر وشرّ ویت بونیه توهم

او شخصه فوراً خیرش منویسو — پری گناهش معطل هیو

اوجه نولیش حیا مکرو — کرنی بغضب وش مدرو

وختی ویت مکرو داخل گناه — حیات نکردیتو جاری الله

امن جه کسم حیا کری لیم — بنوشته بضرب چنه کری عظیم

مهلت موازو منویسوش تمام — جمع گناهان خلاصه کلام

ملک هچوش بونه طومار — کرد بلکی ل ادعیه ناچار

وکلُّ انسانٍ الزمناه — طائره فی عنقه

جواب سؤ نکیر دیگر از مردگان

جو دما هسکر میانش ویر — لغز موجه امر پای شای داور

ملکان سؤال نه ازو فرهنگ — بحکم خدا ازو میو بدرنگ

خدای تو کین حتی پیمبر — نه زای گشت دنیا کام کرده نور

اگر اسلامه مدرو جواب — مجلب اشکال اویکا ایاب

الله مه ربی محمد نبیجه — دینم من اسلام کعبه قبلتی

بجلب او ملکان دلشاد — مهواهچان خدا بیت وردون

موجان چینش نشئه شار — نه ویت بونیه عروسی داماد

شخصی پر زینت وینه تو لمو نور — حاضر نه او جاه مدرا برابر نه

میر سوکین ای شخص نورین — نبلین چه دنیا شخصی نه شیرین

موواچان اینه عملان تو — هبوت رفیق وه گفتگو

روژی نه بهشت بیش نوکنار — جه باغ بهشت باوه بمرادت

یا که ویش وینو جه روضه رضوان — قربش پر میو جه عطر جنان

ارفا قفس نكير و منكر | لسام هيبت بيانش وسر
صداى ايشان چنين رعد و مار | جهنان چنين برق ميو اشكار
بچنگال زيت ملكران كوبوخ | شان پرى او تمام بكتاج
ميرسانى جنبش صدا و پيغمبر | نه جوابشان ميو لدل وكر
وختى كه ايشان ملكران خطاب | ما ها لا ادرى هيچ مواجان جواب
كلب و سؤال ئين مطابق | مواجان الشخص بين منافق
چنه گرز آهن دنش مدران | ملكوبان و هم لمهت و سجان
گور افشار گور پاش مدو موش | تيرى جه لسان ماركون نوش
تك تك جه اعضاش ملكو بتاب | اعضاى بدنش گرفت ميوتاب
جو دما شخصى قبيح النظر | جه گنث بو كين تر جو تير جو زر
بد شكل و بدرو تمام عجاب | ميو رفيق او جو غاب
مواچو كين امير و بدرو | مواچان اينه جه عملان تو

جه دما سه روز روحش بعيان عرض مكرد بش سبحان حق

ماتو پريت گاه وندامت | ميو رفيق هر تا قيامت
روزي دو روح ملكران نه قبر | جه تاب وكلي او بندار و صبر
لباس آهن ميو بشان نوزنه | هر ما كه بخشر نوجايش بدرنه

باب في ذكر الروح بعد الخروج ليعيده الى قبره

رسول سرور ايدش گو ساران | كو هر افشان كو جدح دمان
هر وخت بنى آدم جه دار غرور | منزلش بگرد بدار سرور
هر شخص فرما بشو برقه | بشو نو بنون ويلار جه
هر شخص ميو بامر خدا | ميو بجسه مكرو نگاه
روحش بچسه مكرو نزار | ماچو لي جسه مسكين هزار
ايام حياط هيچ دارى ويار | سيران مكردى بعيش و شاد
امرما چو دردم روح خاطر | شو برما پريا كه ويش بجه

بنج رو بوره دستور سابق   میوه لکه دهبو لا حق
باذن بی تحقیق پاشاهی صمد   یوه یوه و بارانا جه
جه پیت نو دی هم جه هر دو گوش   هغه شرش کول مکرو خروش
زاری تضرع بی حد و شمار   اوری جه نالو زار به
و بارانا مانجو روحش نیاشمار   زندگی دنیا هیچ مگوت بیار
تنها و بیکس جای باریک تنگ   اعضای شریفت کیلیان جه زنگ
لید ما تجو نو رثم شو باسمان   مکان وبشر جه بلی روحان
روژ هفتمین باز هم بو دستور   رانی نمو از جه ثنای غفور
او میوه قم مو بیتو جه   گناه مکرو جه تمام بدنه
چرک وکیم بیت جه دهن جاری   نه بین کوشش کارش هن کاری
کرم و مار و مور سرکول وشش   روحش جه نوری مکرد پخشش
ما چو ای جه مسکین بیمار   بینی بحر ارکرم ومو رده
نه بیت

نیموت بیار زندگی دنیا   فرزندان جنی قوم و اقربا
چنه جفای بی نکو نکوی جنغ   جه یارش زندگی جه اثا ل
نکو دعای خیر یا خوخصات   پری تو تخوای اجر مکافات
ایدش فرمادان شاه زمانه   روحش تا یکماه ندور با نه
یو محمد و به اقربا و خویش   کی شاری کرد کی ماتن ریش
وارثان مالش چطور کران تیش   کی بیش میراع لی بین سرخوش
کی بخم قرض ادمکرد ادانه   کی بخیر ریش مکرو دعانه
کی فرزند اوکرد سر داری   لی ریش غمبار مکرو زاری
مجو دماشو اونه فر ویش   یک لحظه نگاه او بجیته ویش
جه دمای لحظه شو نه بالا   پروازکمرو او جه بین رها
جه دمای یکماه شابان مذکور   میو سیانه اوهم بغفور
ماه رمضان ثوان عید بین   نو عاشو نو میو بجر بلین

نصف آخرین جه ماه شعبان — شولان جمعه میوبد دال

شو دروی جمعه هر کس یاد وهو — بامر ضرار کر بوفت

یکساعت زیارتش عذاب — بامر فرمان پارشای وهاب

صماته عوض کونداه سرور — نمود ماد عذاب قبر

وات لدیتی نین عذاب ضرا — پری مونتال بیو بدماب

عذاب کو بوعجو بیوددر سر — ولی محمود بیو اوپری کافر

روحش نجه بیو ز ایجا — هر بو صورته بیت جد نیا

لصورت دیش نه قبر میور — مهر روحه ناو آستانه در

مو نیال بجم کشت کاورنی — ولی ناونش نکیسر انش حق

بزا کرو باهی یانه نه — زنش فرزندش قوم بیکانه

رحمی جپی من الهی بکران — دعای خیری بانچه لقمه نان

احتیاجمن کلاکه به ها نا — امن بانی هستم تمنا

رسی غریبی

ای عوشی من بالون کاظم — نه قبر تاریک نه مادری پدر

ماجوار کسی تو نانه من — قیمت ملکی مال واموال من

توجه بانه من نقشی بشار — من جی قبر تنگ بد وایه مرار

امانت بو نبوت فراموش — باحسان وخیر من باورلین هوش

بدعای خیر با خو حسنات — یایک فاتحه تو بی ادت وات

شادی فرح مشو بدماه — دلاضی مبولیت ضرای بتهما

الکر مجرد م اولود ور — ماجو نا امید [illegible] جه محشر

یالون نا مسران مادرا یار — گو بانه وتیان بنطور دا قرار

شولن جمعه زوکران جکو — کلفت مشغب بانزکر دعا

طعامی وشبو بیو جه یانه — نه جی حجه کان ناکان جه رسانه

کاهی فاتحه کاهی صلوات — پری مو کان تا بیر نسات

نو جیان جمعه به نکو بازی — هر تا مرده کان نبال نانو دمی

امکر و بازی

مو یا ز د جمعه

عر بعدت

بانه تیدا غیبت مردم یه / اوبانه بو حال جهنم
قصهٔ لهو لعب نکران عالمت / تعلیم دل عیان کرنت بعبارت
سوزلی واتمن رسول اید فرمان / هر دختی مرده نقبر بنیران
میان یکیرنی جه طرف سر / نمازش ما چوبن رای کذر
روزنی جنه دفعه بردنش بجو / آقدول نسبا سکرانهٔ معبود
جه طرف پاش میال بدوال / بالکش جه اوال میوه زبال
دلاکه ان نلین بوبرلن دیجا / لوان بمشهد بی زنهای الهه
بلدی آزار دارجنی جماعت / ئوور و بین مشغول طاعت
جه طرف دهت میان نیتاب / دستال جه اوان میان به جواب
ححه قش داون فی سبیل الله / دلاکه ان نلین لشدی بدما
جه دهن هم میان اش ان / ملکرو کتعار دهن جنیش ال
رونما و ذکرم اقول نسبا / نوازدم جهلام جه خوف خدا

کشتنی

کفتار

کشت میان اعضایال او / جه جوز محمد ولان اوان بادو
ملکران ثواب بدلان دوینه / بویغه کسی بیه ار بوجه خونه
مدرر و حجاب اوان بحجاب / یکیرنی جهره میان حجاب
خدا و پیغمبر جنیت بولادمی / بوجان ایمه شار بیم به ایمان تو
حدیث صحیح بکرتنی بیان / جه قول شیرینی رسول باکیجان
شرح اکهریث کول غزالی / تا مسلمانال لیثال بو حالی
هر وحشی کسی باد و ولهم فوت / یکینونه حال سکرلک موت
ادو وقت بانگش جو لنگ اول / جه بین مردم کعاش و بی حال
سه ملائکه میان باللین / موا چال بیش امر دخ بین
یکی دلات وکیلم جمی روزی تو / شرق تا مغرب کوم جستجو
یک لقمه روزی نمنه جد نیا / ولهم لو انن ئشی دیعقبا
یکی دلات اخ وکیلم عمر آب / شرق تو مغرب ملکیلادم بیاب

بگر آب

یک قطره جه آب بمنه‌ل پی تو — تیوبرتشبی تو برنجه رو
یکی وات وکیلیم پی نفس شمار — یکنفس عمرت نمنه‌ل نگار
کرام کاتب جدهای اوان — میان بنا لین اوا بدران
ایمه وکیلیم پری نیک وبد — فاضی وکحوابی یا تیر صهمد
و نامه نودم کیران برابر — یکی جه نیکی و دیمش جه شر
ما چان بوانه بلا ابا سلی — نیکو بدوت لیت بیوحالی
وشی بنامه مکرولنگاه — سوق خجالت بیوش گونای
کردکوی سر تیکن ویسه — جه خوف کنای بیجه شمار
کرام کاتب بیوان پریش — لشمان بیواوجه کهم وریش
نگاه مکرو جه سقف خانه — ناگاه عزوئی بیوبیانه
جمعی ملایک بزولوان او — میان وپایش مردان او
بعضی جه یمین بعضی جه یسار — جه لای دهت چپ بر جه خشم کار

نامه‌ن

مأمورش پری اهل سعادت — کیانش ملکت الجنه مرادت
قطرانش جه دوزخ بیوشان نور — اوان بسزان بنار السقر
به آیه شریف جه نص قران — بیانش کون اوجا که اوان
اِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی — سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ
اوان نه دوزخ تمام کشتان — یلج الجمل فی سم الخیاط
جه لای دهت راست بری عبا — به زم و شیرن روحش مستانان
حله‌ی بهشت بیوشان نور — جاش نه علیین کران مستقر
اِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي — عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ
مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ — يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ
مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ — لِلْمُكَذِّبِينَ
شارحان در تمامی اشراف — جه گور قبر کون اختلاف
بعضی مواجان گویا منکر — روحش ملکان نه جسد نکیر

یکران زنده وینه اول چار　　روحنی یکر یکر ولقمار

بعضی آتان واتن یقوح　　دری نسوان سکر لقبر راجه روح

بعضی سواجاب اوال ذو وینه　　روحش محدر ولصدر سینه

بعضی سواحی بام ذو المن　　روحش تمابن حجه کفن

هر یک سنوعی کون روایت　　کس نیز انوز اصل حکایت

یقول ارجح بعضی عالمان　　جه بلن وشان ایدکو نان

ایدرش فرماول مخبر صادق　　نول یکر منکر هن رحق

ایه جه فکرش نیان کرینه　　کس نیز انز وبیجن وحشینه

جه کیفیتش وبیان کرین حال　　نکرین بیان ایمه هیچ حال

ای برادران الوا حه وینا　　میو جهار جهت باور دی بیا

لازمن بیتان یح فرضه ناز　　دیم دکر ذات دانای بی نیاز

جه دانخ قرآن تهیج مبن غافر　　نامان مبو او بحضور دل

طهارت پاک شرش جمله ایمان　　روشنانی قبر جه اوران معان

میو جه سه جهت بیمانان وری　　نابیو دربال ودنیا مهجوری

والته دروغ حتی خیانت　　نگاه بدالوان ربوه امانت

جه رشالش بول کوان احتراز　　اغلب ضرب قبر جو میو دراز

صرات رسعد کرین ز طهار　　ایدش فرماوان سید سالار

هر وخت ضراقن صاحب عولو داد　　یکی جه خاندان بکر و اولاد

جه وقت محول نه سکی اوفات　　اتم از ار سنت علموش خلاف

بو شرط صار بوا وجه مصیب　　وکر نه ریش میو بی مصیبت

آو از ار سنت او دکی اوفات　　ری کناهش میو کعا الوات

اگرچه کناهش جنوکی منه باقی　　جه سکراتش زار نه طاقی

کناه کشانش تام هولناک　　هر تا جه کناه یکیر میو پاک

وختی که پاک بو او کس جه کناه　　لارقی بواد بو صل خدا

هر وحشی تعبدی ایکرو آزارد — مدرو یغش اومال زیاره
تا مشغول بوبال دنیا — بکه غافل بو جه امر خدا
هرنا که محو اولمیوش انلار — بزنش سالم محو گناه کارنه
کمیان لکینالش هم بورسان — هر تا نیاودو بو کسه احسان
او کسه لایقی بو بدزخ — کاهی نه آهر کاهی روی یخ
اهل جماعت تامی بکه — صلوات بنو پیغمبردن

تم شد تم شد

پادشاهی برحق — پادشاه شاهان پادشاهی برحق
فرد بی زوال قیوم مطلق — بدریم توفیق [illegible] حق
[illegible] لامکان — بدریم توفیق پادشاهی سبحان
دلیم بادایم بو نه حضور — بکروان تعریف صور نفخ صور
[illegible] ماجان صور اسرافیل — چهار [illegible] فال [illegible]

سیمی

یکی پی مغرب یکی پی مشرق — پیان بکروان از سیوم توفیق
یکی پی زمین یکی پی سما — پری قبض روح تامی دنیا
جالة گذشت روحان با جه دم صور — الانس جن ملک تمام مارد محشور
عدد عالم ولب کعب الاحبار — بیانش کول که هشت هزار
چل هزار ارش تمام نفخ را دبر — چهل هزار ارش جه دنیا دبر
ماجان اسرافیل هش چهار بال — بامر فرمان دارای کل حال
مشرق و مغرب جه باش لوان — یکی سر وردش پیشان اوبه آن
یکی تمام اعضاش به ادبی نهان — اوجه خوف قهر پادشاهی سبحان
جه [illegible] لوحی اوبران — که لوح المحفوظ مواجه با آن
سازناش فار جه در سفید — سماهاریش طاوس [illegible] پدید
تا جه گذشته عرش اولوح اعظم — اول تا آخر مونیوس بجسم
ازول واخر دنیا سرانسر — یک سر تاجر لوح گذشت قضاقدر

هر وقت اسرافیل ملک درنگاه / قضای بو نوجه قهر خدا

اوجه تاب قهر بو نعت صفور / پرواز ایلمکده اوپکنوده ره

هفت پرده ملکنوجه بیل اوزان / اسرافیل بوزار و پریشان

ماهین پرده پالضه سالاد / اراکش بین اسرافیل بوجا

هم هفتار پرده حتی جبرئیل / هر تا پاده تا دای میکائیل

بن میکائیل تا عرش اعظم / هم هفتار پرده سازان بهم

اسرافیل صورش کشن بونمان / مدلان منتظر با امر سبحان

تا هر وقت دوچو پادشاه اکبر / تو صدراجه نفخ باد تا وبر

٣ دفعه لیقش ملکر دیده / بیان هر ٣ نه یکر بن تیره

رد نفخ فزع یکرم بیان / بر آیه شریف جه نص قرآن

سوره نمل

ففزع من في السموات ومن في الأرض إلا من يشاء الله

وحتی نفخه

وحتی نفخه صور بیود بی باک / اهل زمین و سما تمام خوفناک

هم جه هیبت نفخه سهمناک / زدیکین عالم یکسر بو هلاک

ملکر اوکه بسید خدا / بگیره آرام نه عرصه و جاه

زمین چمن کشتی ماننده طلاطم / سمانه جنبش مهین بحر قلزم

زن حامله یکسر تمام بار / طفلان نسان پیر تامی یکبار

شیطان جه هیبت ملکر زو تباو / سر اسر دنیا ملکیلو بدرا و

هم تا که جهان سال نه جرودش / نودلزله سخت کس نیز بهوش

بیانش کوون جه آیه کرم / إن زلزلة الساعة شيء عظيم

بلفظ شریف رسول ریدفرمان / اربو جد متش کس لقمه نان

جه سام هیبت زلزله ستم / قدرتش نیز بنیر ودس ندم

نفخه دوین یکر بن تحقیق / اگر خدا ندر بدردم توفیق

فإذا نفخ في الصور من / في السموات ومن

فی الارض الا من شاء الله

بر نفخه‌دم عالم هپ فوت — هر چه ذی روحن ایسه هپ دوت
الا شهدا و حاملان عرش — هم او ملکان مقرب فرش
ایدر فرمان خدای لطیف — تعریف شهیده چه آیهٔ شریف

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا
آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

رسول سرور ایدر کوپاک — اظهار کو تمام حال شهدان
بش درجه در بیلن شهدا — هم بالاترن جه کثرت انبیا
حضرت قابض روح انبیا — ضرامبرو روح انبیا (خودا)
غسل انلر نمونه‌ال کفن — شهیدان بو جرک بوخون بدن
مرده مولان چون جمع انبیا — زنده مولان جمع شهدا

نی جه بیته

بنی جه مخبر کران شفاعت — روان هر رو ناموارزان رحمت
جه سه‌ای نفخه به امر خدا — ذی روح یک عهت شان نغما
جو دما خالق پادشای ببیش — حکمی ملر و رب العالمین
و الش ای قابض ثوربین — حتی وقت ره اعوانان لعین
بقهر و غضب ثوبه ابلیس — لستانه کیانش لعین خبیث
بدر عزازیل انه گشت دنیا — و چندانه که شک رو سیاه
قابض ایدر شفقت خبر یا اشقیا — زنجر آهن آهو صد هزار
مالک دوزخ خبر ایدرشار — درکای جهنم بیکر کردکار
بهیبت قابض لوارما بودار — بی کیان شیطان لعین مردار
فرمان لعین را هار بیقین — عمرت ناکه توجه زوی زمین (نخرد)
شیطان اشنفت گریزان او — لو ای شرق او لعین براد
دیا عزرائیل حاضر جلد — ا بابا لعین مکموی تلاش

یک دقیقه مهر کهار ز قلم … کیلیاجه او شیطان رجیم
جه کوی بر اندرب ویش بو تهمت کاک … نه قدر آدم لعین ناپاک
وانلری آدم دستم برامان … جه بونه توه یا ربیم آمان
بیلین بهم ملک امن بیم رجیم … مطرود دربر درکای خذا بیم
غونه یی فورا انده نه سینه‌ش … تکستن بهم سینه پرکینش
وانلری قالقیجی رضا اکبر … کیانم با آرنح بادرنا وبه
ایدرش داخل قانص رهبر … هو لعنه رب اول وآخر
زقوم دوزخ کروت نه دردن … کیان لعضب یاوردهبردن
نجه لعصنت بلاش نسر … کقش نغره ملعون کافر
ناله نغره شیطان لعین … امانه بلاری سماوسر زمین
ریزکه دروش یادا بکو بار … کیانش ر آدم بامر جبار
جنه هزار زنجر وسلس نه اغشتن … بکتن کن مدارنن سرانش

کیان بدوزخ

کیشانبه دوزخ شیطان لعین … بامر فرمان پادشاه مبین
بردن بدوزخ شیطانمرار … کدان جه سقر جانش را قرار
جو دما خالق ایدرش کرد اظهار … فرمای قالبض بشو بی بکار
قالبض ایدشنفت ضرباً یانجا … کدآمابکر بکار دنیا
وات موج ایوه هجو بو تمام … بامر فرمان حق لا ینام
نعره بهیبت کیشانه ادوان … بحران کذشت بین حکب با بربسان
نمنه یک قطره آب صرادی دنیا … بحران ونهران کذشت بین نقا
خداوند فرماتو بری کوان … بدر لعنقا تمامی اوان بیه
غودائیل وردم آما بحضور … به امر خدا ادمن هم مامور
کوان جهیبت کوشان نفاری … نفاری بیعقر ارجه نادیاری
قالبض بنجیب هوا کیشا صدا … کوان تمامی کوان لعنبا
بامر فرمان پادشاه اکبر … کوان چه پنجه الگشت اما در

بو دعا قلدی جهان اوزرینه | بولدر ایدی هر جا یلن زمین
نعره قلدی قابض اوزره نبات | اشجار و احجار تمام نباتات
کسلدی لفظ چشمه و نهرها | کیلنده و یه کوس هیچ منده نوجاه
بر نعره کیشا اوجه روی سما | سما تا براوج یکیرن فنا
ماه و آفتاب بیرو یلن بی نور | بامر خدا پادشاه غفور
جه قابض اولدم خرادن بیسا | کسی زنده یلن بردی ای دنیا
قابض عرضش شاه عطاجنونی | مهدار ملکه جنی جمله وحوش
بلغیرجه ایشال خالق اکبر | ای بنده ضعیف جی دنیا پرر
فرما بکره قبض روح اوان | ماندز زنده کسی نه جهان
قابض بتعجب بکرد قبض کیان | دنیا خالی بجز امر زجه آن
قابض عرضش کوبته لطیف | نماند کسی بجز بنده ضعیف
... کیا نوبت موقت | دنیا بنو سیا و دا اسنی

قابض

قابض لشکرمان بالشای غفار | کیالی و بش کیا بزار بوکوزار
وحش نطرز کو خالق سالا | دنیا جول یلن کس یلن عیان
سه دفعه صدا ایکوش خالق | هیچ تا جواب خالق رازق
جواب ویش بدر بادشای غفار | دنیا خالین و احد القهار

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى | لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ
الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ | تمت

احوال زمین بکرین بیان | جیش یونتر جه دای اوان
هر کشته تیر اخامی کربابو | یا حسنه تیر دریا بو
کرلان بزکی قطعش کدان | هم جه باللای او بهشت منزل
هر کشته زمین بنده رد سیاه | جه بالای کعبه بوس گناه
مکران حجره بی زاد و کسم | مکران پایه یری جهنم
او باقی زمین بتعجب یاس | نکریا بولیس هیچ خامی دخراب

آدان

چنی او ماهی دنیانی مانند | کران ضیافت بامم وادور
بری مهمانی ایدی اهل بهشت | بنو شاکی تکبران کالکنشت
جود ما بامر پادشاهی اعظم | هر هفت آسمان بیجان بهم
بنص قران برآیه دلیل | نطوی السماء کطی السجل
بحکم فرمان پادشاهی غفار | نه بجاده بو بینه طومار
هرنا جهان سال دنیانی ویران | جود ما مامر پادشاهی سبحان
اسرافیل جنی ارخی جبرئیل | حضرت قابض جنی میکائیل
هم زنده مالک شان کچور | اسرافیل فورا هور بلیر و صور
امری بکرو غفور غفران | بشان و بهشت وا اچار رضوان
هم بهشت بهشت بردر تب | بری محمد رسول حبیب
هم بری امت رسول ترور | براقی بری ماورا دیر
لوال دبهشت اد اهم براد | آهون براق تیجیر تا ونه

بهشتج

زینتش جه یاقوت لعل جزر | سر زین مرصع قلتاج جه گوهر
رخ دیه رنا لعر نجی بنان | یکیال جه زین تکی جه آسمان
لقد وبالد بلهند رحرح | نازک ونجیب تخدر رجه رتبه
بایدلتمیکیشن براق مانی | جوال برق لامع نو بدوان
بجیکشت تدارک ماکجه میدان | هر جنه جه بهیه آمدان ساجولان
ملیکلان بداوی روضه رسول | نمازانی بنی خیلی بهن بلول
چون زمین بهموار بکوه لنگ | قاعا صفصفا نصه او
گونشان سکه شاه جهیل | او روضه رسول بهشن دلیل
ایدی بیاگو بارتلی غفور | هر جا تکرتو یک طبق نور
آنه نانه رسول سرور | بالدن نتبه ران نجر انجیه
کنیاشان براق اناته میدان | ر ویک طبق نور هم بهانایان
خیزبان تبادبه او تدارک | هر تبیادان روضه مبارک

دائم اسرافیل بکر صورینه — حشر مخلوقات ایتوبن برپا

اسرافیل وارش اوجبرئیل — ایکن آرکی واجه تعجیل

جبرئیل وارش ای یا الوداین — بی آدمین آروا تچو ایکن

وارف میکائیل بکرو صدرا — میکائیل فورا اوکوش تمنا

وارش اسلام علیک یا رسول — جوابنا ماراو هم بی ملول

وارش بقالیفن بیت بن قبض — جه بنن ایمه مبوکری عرض

قالیفن بوارش سلام علیک — هورزه وئی ای روحی للدریک

بجالب قانبض هم ناماوربه — دائمن اسرافیل تو هم صنکر

سلامی بکمو اسرافیل برارز — ای روح لطیف سینه ناراز

جه مهد بنن هورزه وی — تشریف نیاو تو تخته کاه

تو بو بحضور نان وهم حرش — واله عزراین تواب جلب

روضه مبارک فورا شعش ورد — هور بزاجه خاک به عم ببرد

هو راستراحت

به راستراحت نشت کبای یرش — خاک ترتیش گشت زیرا نیش

بهرو دستنس رسول نالار — نزایش مالد جه تورز دعیارینه

بدو وال در جبرئیل رهبر — حله نور بنش بپوشا نورینه

فرما جبرئیل رسول سرور — آر و جه رو دکنی راتهت واجه خبر

سوض گرد یار سمت روز قیامت — شیعین د حشر تی حنی ندامت

بدر منبر گاه سینه سادات — تاج دبر اقسم آکلو کلات

رسول بغهاش نمه بیرون آن — وارش دوایه ان هم هت حابان

بری تو بر ابر دو حب الوحجو — مهر هیعش ورخ کیا که مسدود

دلاش مرهمن جه جای — حالش ان چونن جه روی هیمن

اسرافیل عرض بکونه حضور — تا جان من نفخ کمک لصور

آما بگفتار سینه سالار — الحمد لله دلم کو قرار

نفخ بکرم جه بدن بیلاحت — امتم ناآن بکیشان رحمت

تاج نورینی نیاز ردی فرق — تولار براق جلوادنه برق

لوامنه ال رسول لولاک — بادلا بحضور ولیک توکت خلقی

خرّ و ساجد اولیش وهب زمین — تا لاجرم کای رب العالمین

نذرلی آتاجه بردر کاری — سه هو دارنی کی حکیب باری

اوردنن ردی رکوع و سجود — جلوس اعتدال قیام قعود

ردی رحمت و عتاد کتاب — هم قهر و غضب عتاب و عذاب

سه هو دارنکاک شاه انبیا — هرچه تولاری ماورن بسیا

عوض یاربی کا رحمتیم — وعدت دان نیم عفو تهمتم

خبرادن فرما حبیب باکرات — ماوردن بماده هرچه بور صفات

قوله تعالی وَلَسَوْفَ — یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضَی

جو دمابه امر پادشای اعظم — ایجه نهوا جیز منی لوم

میوه پابین نواردیه بنم — رهبر کشت شیاع هر تا بوجم

دربه

موالعه زراع جه باران شیا — روحان نهبانسیز بوینه کیاع

آندوسته نهان تمامی بدن — بحکم فرمان پادشای ذوالمنن

نفخه سین نمرین بیان — بتوفیق امر پادشای سبحان

قَوْلُهُ تَعَالَی فَإِذَا — نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا

هُمْ قِیَامٌ — یَنْظُرُونَ

دمای جل ساله باز با الغفور — فرما اسرافیله نفخ بالصور

اسرافیل خیز فوراً لضرور — زنده کو مخلوق کرشت نفخ صور

صدا یجه صور میوا شکار — ای روح خارج بیرجسم دار

ای جسم خاک کیهی عظیم — کشت زنده با علام و رحیم

هر روحی شوبه اعضای و بیش — بامر فرمان شاه بی اندیش

روحان کشت تصور تکرار — لطف مکرران جمیع ابدان

دمجار حمال زرع تمام نهوا — پری اشتیاق روح جان افزا



بحکم فرمان شاه خیر اندیش — هر روحی شو بدنه دلیش
بو ساعت جسده بری روح شو — زمین رصاص مبدل مبو
آسمان و زمین زمین مبدل — خلایق یکسر گشت بلی معطل
بکیه قیصه یانسای عغور — محشر مکر و نکیر مار و مور
درنده و سباع وحوش و طیور — مکر و دیوان ادا لجزور
هر کام جه هر کام ظلمی کیم بو — جه اید ستانو باد مدرو
جدهای اول خالق انام — مکر و دیوان انس و جن تمام
یکسر انس و جن تمام حاضر گشت — گشت نامه اعمال مردان کلیدی
اگر مؤمنلر بدبهت بمیلن — بو لسیابه لهش ای ابه تیرجی

وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ

اگر کافران او بدبهت جیب — مرال نفیس نامه لعوضیب
دستش بملکان بصر ششیش — مول نوجه گیت نامه زکیش

نکاه

نکاه مکر و نامه بر ادب — نول یاکه لیس ای زنجب
وَاِذَا الْجَحِیمُ سُعِّرَتْ
بر شیمانی ناجال و ثلهنا — مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا
مؤمنان ماجاهم لکافران — اینه اوو وعدن و ایتم رسولان
هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
خلایق یکسر گشت برهنه — کرماو تمام گشت تشنه گرسنه
شرار کرمانو طو مجرد شو — مغز کلکان یکسر جوش شو
کسی بجا نوش کهنه کاسی — ار لغفه کو جی یا هر لباسی
جو ساعت بیواد شو نه ووش — سزاو جشه گاه عورت مپوش
سؤال کردن علا — ما از حضرت
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
لو وکال و ابن علامی حلیم — کوش جبه رسول سؤال عظیم

فتنه صورت میمون رشوه خوار صورت خوگ
۱ ۲

عرض کجه بار رسول شاه پر مایه | بیان بکنم معنی این آیه

یوم ینفخ فی الصور | فتأتون افواجا

رسول اید شفقت بکردش نوری | یکیاجه کوناش اسم مردوری

فرمای سائلی سوال عظیم | بپرسای چنینم ای یار ندیم

روز قیامت با همشای امتت | حشر کو آدم بر دو ونهم صف

صنف اولین صورت میمون | حشر شان ملزان دبه چنبه چون

میر سال یه لکن بی نوعه الحم | فتنه کون جه بین مردم

قوله تعالی والفتنه | اشد من القتل

صنف دوین صورت خنزیر | حشر شان کران بچه دار دلیر

واثنان لکین بو نوعه ازار | والشان اینه اهل رشوه خوار

سماعون للکذب | اکالون للسحت

صنف سیمین نابینا و کور | جه بین مردم کیلال بعر زر

حاکمهای ناعدل کور حشر میشوند ۳

ناعدل

تمر با عمال سر دل شوند ۵ واعظه عمل خود نکرده
۴

ناعدلی کردن جه بین مردم | حلمشان بین کردن ظلم

قوله تعالی واذا | حکمتم بین الناس ان

بالعدل | ل

صنف چهارم بکیر کرو لال | تکبر کون روان باعمال

قوله تعالی انه | کان مختال فخورا

پنجم هول و یم جه دهان خار | کار نا شروع خلاف باری

امر شریعت ماچه مردم | ولیش نکه للاتهم نکنم لون

اتأمرون الناس | بالبر وتنسون

انفسکم وانتم تتلو | ن الکتاب افلا

تعقلون | بهسد

ششم مجروح شکم پر آتش | گواهی دروغ مردم دادش

قوله تعالی واذا | مروا باللغو مروا کراما

[illegible]

٧ هفتم بابسته هم چه بوی کند بالع لذت شهوات رو بتن

قوله تعالی اولئک الذین اشتروا

الحیوة الدنیا

٨ هشتم چون مرض ممنوعیت دوست مانع الزکوة چه امر خبر است

یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقنا

٩ نهم لبا خطر اهل نور گردنش غیبت چه نخو نحجر

ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم

ان یاکل لحم اخیه میتا

١٠ دهم با نش چه قفا برون اهل نمیمه دهان پر چه هون

اهل نمیمه بانه سخن چنین رو سیاه ولیتو او چه یوم الدین

قوله تعالی وان المساجد فلا

تدعوا مع الله احدا

رابع عشر

١١ یانهم هم عریان برهنه هش پا چه مسته شغل حرف دنیا

قوله تعالی وحرم الربا

١٢ دوانهم هم چون قبر زدش اهل ربا مالان چه بیران کشت اهل ربا

رویکان ماچان معار جبل اونقلش کوچه نان فرسل

هر وقت بیوپار ورفنا یت اور در حضرت آهو ندر است

محن دریای بی پی هر دم طرد موج اشتم هو بدا او انهم فوج

اول چه قبرش دیبی دمت وبا حشرشان گران بامر خدا

ران بدوزخ ادان بتنم دیوان خدا نا ونش هیچ کم

توبه نکرون هور گران مایه کرده زخمان اذیت ابن همسایه

تا وردن بازو ما باری محروم رحمان بدل آزاری

قال تعالی واعبدوا الله ولا

تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا

وبذي القربى واليتامى والمساكين
والجار ذي القربى والجار
الجنب والصاحب بالجنب وابن
السبيل وما ملكت أيمانكم

فوج دیگر بوینه خنزیر | چه قدر دشته تمام بدلگیر
حشرشان مکران برای تیغ | گاهی نه آخر گاهی روی نخ
ادا نیستی کون چه نماز | تو به نکوئی چه لوز نیاز

قوله تعالى فويل للمصلين
الذين هم عن صلاتهم ساهون

سیم هم چه قدر حشرشان زان | شکم پر چه مار دوزخ زان
تو به نکردان ندادان زکوة | آتش دوزخ دنش بهر خدمت

قوله تعالى والذين يكنزون

الذهب

الذهب والفضة ولا ينفقونها
في سبيل الله بعذاب أليم يوم يحمى
عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما
كنزتم لأنفسكم فذوقوا ما
كنتم تكنزون

هر وقت مستحق مشوی زکوة | بلدی صاحب پول پری حساب
اول گره موزون جیبش | خواندو هم چه روی قسین
چو دمالشتش هم جنی پهلو | مکر وجه سائل او چه بد خو
حشر چهارم مکران چه قدر | عذابش چه سخت مکران زجر
اشعار چه اشکم گشت اباور | کش کش کنان او پر سقر
چه بیع دیری گوش درو | تو به نکردان او چو گفتگو

قوله تعالى هم الذين يكذبون في البيع والشرى

فوج پنجمین اوجه قرویش / پری جهنم ملکان بکیش
چو بوی گنه شان مردم همه را / مخلوقات تمام چه بوش توزیان
چو وقت گناه حیا چه ملوق / نکون لعنت الله زق و هرزوق
ادب
توبه نکنون اوجه یارانی / بی توبه مردن چه دنیای فانی

قوله تعالى يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله

فوج ششمین و چه چنه دیون / چه گفت سرش زبان ان بیرون
روش سیاه هم بوینه قیر / بیران ی دوزخ به بند و زنجیر
بران ی دوزخ بجو اربوزیون / جثه تیره بدله پر بون
نکون توبه جرکاری یاری / شاهدی دروغ و آتش جاری

قوله تعالى والذين لا يشهدون الزور

فوج هفتمین چگلم یاری / خون و ریم جدم او مو جاری
کسان ی دوزخ ابضر علت / یکوس ری شخص تنم شهادت

قوله تعالى ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فانه آثم قلبه

هشتم چه قریش و تهمت و بالسته / زبولبت چه دهن بد شکسته
زرداب
بران ی ستم مرد گناه / چه روی دنیا دار گردنش زنا

قوله تعالى ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة ومقتا وساء سبيلا

نهمین چه قبر و ... / جمال ازرق جانش همه سیاه
شکم و ... زل چه آتش / بیران ی دوزخ اومر در دورش
نکرون توبه هر باکه مردن / ... بنم بردل

والذين يأكلون اموال اليتامى
ظلما انما يأكلون في بطونهم
وسيصلون سعيرا

صنف دهمن بخته مرارت | کیسانی بی وزخ اولیسات
اعضاش کشته مجوج بونیه جزام | زوخا ولنش سواد مردم کام
عاق الوالدین بی توبه مردن | فرمان اولان براه نمون

واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا
وبالوالدين احسانا

یا انجم جرم قرشت پادشاه | دندانش دراز دینه تاج کاه
لب بسته نهش میادار بجم | لب بر نهش پاحوان بشکم
جه دمش جاری بلین هو وریم | قبرش پرین جه زردانکیم
توبه نکوان بی توبه لوا | داردنش شرانب اوهم جدنبا

انما

انما الخمر والميسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشيطان
فاجتنبوه لعلكم ترحمون

ای انجم جرم روشن دینه ماه بدر | روشن ویرنوق اوجهنه نبه کدر
مویزان نبار افتاده نه برق | ملکران بهیدان زجه نو تو ذوق
اهل عبادت کشت ببا کجران | بکیر عرض کران شاه سبحان
ای صنف ملکین با خور نهیا | صدا دمیوجه طرف خضرا
الصیف یخ فرضیه با آکوان | جنی واماجی برضای الله
عمل صالح کوان بحساب | جه کرشت تا شرعی لوان احتساب
جزا تان ایدان بنان به بهشت | بکران ابرام کال کشت همیشه بهشت

باب في ذكر الخلائق الى الحشر حضرت
صلى الله عليه وسلم فرموده

أما الذين آمنوا وعملوا الصالحات
فلهم جنات المأوى

ابد خوش فرما در سینه سرور — وحشی خلایق چه قبره مور بر
جمله سی تمام گنت لحمت عین — چه لب قبره گنت یر صحرا
بصراوبی دکت شربت اکر — بی حضر دون شبت للعقل
بوده بابر بنیای بیهماه — ابدی و اخر جم کران بکباه
جالکه بلمزی چه صحرا المحشر — جمع مونو جاه خلایق تکبیر
آفتاد تهاد کرماش مجو شو — چه باب کرماش مردوم محرود
کرشت مکر العرش نشاء اکبر — ندارم طاقت شرار اتشر
فناش مرحض بسایه — سارمجو سیا یاوار بدایه
خلایق تمام کمیر بدو موج — ملایک روان گران بسته فوج
ابدی صنف مومن مومن کافر — سیم منافق بابر داور

سایه نورین جمع مومنان — سایه رضا همنا قعان
سایه ظلمت تمامی تاریک — کافران تیدا ایکیر ... خریک
هم چه سایه عرش معهبت نفر — عطا مکر و چه پادشاه اکبر
امام عادل چه اول نوبه — کسی جوان بکرو توبه
بار نهم و نفر چه دار دنیا — بگجین بک رضای الله
جو آرم شخصی و بی وسیله — بوان پوشش زنی جمیله
اوکس نکر و او فعل قبیح — چه خوف ضر اکیلو بصریح
کسی صدقه کرد به پنهان — هم دهب حمش زانو بال
کسی توقش بوا دخی معبد — چه صحرا و بانو چه بنهک وجه ید
خود دما به امر شاه کبریا — لیوری حضرت ملکان ریا
خیمه نورین نه امر فعال — عرض و طول او دست هزار سال
ست طناب خاص چه اوزان بند — هر سته چه یاقوت داره ملی سند

نویسیانسه سطر بابر کریم — یکی بسم الله الرحمن الرحیم

یکی الحمد لله رب العالمین — باشر قران پادشاهی همایون

لا اله الا الله [illegible] — محمد رسول پادشاهی اکبر

[illegible] تقرب سفرن ربا — خیمه سیدن شاه زیبا

هم معمار ارض خیمه اشرف — هر خیمه تیره امقهار هزار صف

جمع صد لقانیکنه تحقیق — زیر لوای بوبکر صدیق

جمع عالمان تامی یکسر — جه زیر لوای حضرت عمر

بلکین یا سراسر شیخان — جه زیر لوای حضرت عثمان

سراسر تکبیر جمع غازیان — جه زیر لوای علی شاه مردان

جمع فقیهان بی مکر دغل — جه زیر لوای معاذ جبل

جمع نوهدران تامی یکبار — جه زیر لوای بوذر غفار

گروی فقرا تشاکرداران — جه زیر لوای آو ابی کعب

گروی یاران

گروی مادن تامی دلخوش — جه زیر لوای بلال حبش

جمع شهیدان و بیگناهان — جه زیر لوای امام حسین

گروی زنان تامی همه — جه زیر لوای شاه فاطمه

قوله تعالی یوم ندعو کل اناس بامامهم

یکسر دیوان پادشاهی اکبر — حاکم خدا قاضی پیغمبر

فرما جبرئیل شاه صاحب عدل — نه ارکره بیای اهل فضل

هر خص گران [illegible] بهشت — یکران سران [illegible] ملکت

جمع تامی محضر و تاب — رو پری بهشت ملکو شتاب

جمعی ملایک [illegible] — تباو هیبت سیر [illegible] جلیان

الوه بی بهشت منهن تجلی — نن هر خص [illegible] دلیل

دلیل [illegible] اهل فضل — هر خص فرمان شاه صاحب عدل

فضل ایوا چیتن بگران بیان — دامن از ظلمی کر یا بو لیمان
کسی جنتمان بدی کچه بو — جه تخوای بدی نکی کردیم باد
صبر ما گردان به او ظلم و بد — کواه مهر دکن ما ماشا لصبر
دامن دیارن بخش و سخی — تشن بهشت نامی ایوا

وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

هم جمعی تری بو تعجیل — ملایک لشان امیر ما دلیل
مو اجال فضل امه من تقوی — تقوی ما کردن فضای آن
فرمان مر حفص لشان بهشت — بو تران ارجه او صحرا ورنت

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰاتُ وَالْأَرْضُ
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

هم بعضی

هم بعضو تری ال ایدوران — ملایک خضر پر تا جه اوان
دامن صبح و شام نفقه کردیم — مال و تمان دار بکد او یتیم
فرمان مر حفص تمام بر شار — جه باغچه بهشت یا و ان امر دار

تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ
رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ
لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ

هم دیان نو جمعی جو دما — مردم جه خاویلن امه جه نما
دمای تخفر ضه امه دعا — هو ور دار ستم و بهشت جو رکای آن
مر حفص میان اوان هم تا بب — میان به بهشت سکر تاب

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

باور میږدنی نور

هم جمعي وتري ميو بحضور | چه ښتا ښتا هم ميو زړانو
مخلص يم زړاى جمع اولما | مشغوص يم حني دښمن خدا
اول مرخص او جمع نورت | ښان دتخوف بي خطرت
هم جمعي يو او آيدوران | قيد بكران او ابخفان
ميرښان لښان ملايك لقار | جنت مدران آبيروتادار
ناجال مرخص لقاوي تيم | لقول خداوري اجر عظيم

قوله تعالى والصا | ئمين والصائما
ت أعد الله | لهم مغفرة و
أجرا | عظيما

هم جمعي ميو تام بجنان | مونږ او تاري روضه جنان
ملايك لښان ميرزان خبر | جنت مدران او ايك ښه
هر وخت مصيبت يادريوي | كنت كوټيم صبر نامرسمان

صبر

صبرمان كوي چه هر كا دوړ ياره | شكر نعمان ښن به امر جبار

والصابرين إذا | أصابتهم مصيبة
قالوا إنا لله و | إنا إليه راجعون

جمع مو مخلوق چه صحرا محشر | كړ چه حال كړ ښنن باخبر
جه تاى كړ ماد شرا اشنرار | ښان بحضور آدم سرور
شفاعت كا آدم مهوش | بلا كيم چه تاب شرا آتش
لكه د زاري ميو زمان | عصيان كوي چه كار سجان
ښان بكمرت نوح اولوالعزم | شفاعت تان دنش بو جرم
كوين ښكن خدوي نوح پيغمبر | بلكوش جواب او نوح سرور
من عصيان ورم ونن يار | هم خوار وخفيف دركاه جبار
ښن حضرت حضرت خليل | شفاعت كړه دو شاه جليل
اهل عرصات كير بذليل | بلكران را تا خليل جليل

خلیل بر لبین مر رو جلیب — امن نجام جلی جه شاه ربا

والی صلی مخلوق تمام انبیا — ملکیدان ساو ناو خشر گاه

مجهلب مکران تمام پیمبر — میان به حضرت رسول مرور

خلایق بکیبر مکر دن بزار — ماجان یار رسول شای زار

مگر شفاعت تمام بنی ارلار — نشو به حضرت پادشاهی پاک

رسول بتجید مومنیدان — شفاعت کرد کی ایمان

دینه ساجدان ملکوز جه زمین — هوسوز ملین بدین تمامن

خطای سوجه رهو کار — ای حبیب سنه سالار

سرهور دارسنکه شای محشرمن — هرچه نو احی قبول کرین

خر افزاید رقم دبی گفتلو — هرچه ببی توضی مخون بز

سرهور دارسی که رسول بازار — اما نگفتار بابذده دلوار

عوضم هم ایدن بای ای غفار — نگری دیوان زمین تا نکیار

خشوق
برحی

تمامی مخلوق دبر در بدر — تا خلاص پاد جه عرصه محشر

شفاعت او نکوری قیل — دیوان تمام گو بیک روز طول

بکر درس دیوان بار شاهی لطیف — بمضمون نص ای آیه شریف

قوله تعالى في يوم كان مقداره خمسين الف سنة

پادشاه اوتن جه اهل نفیر — اگر صد اندر عالم دخبیر

حاجی کی شاه بی اندیش — بسیار و بد بهر یکی عبه درین

مکر دحساب او مرد بر تام — نشاه هزار ایسار بمثو تام

باور سکناه دار قومرزدق — یک عقب حساب تمامی مخلوق

اول

جه دیوان دخالق اکبر — اول آخر آورد دند دفتر

بیک دقیقه خدای غفور — مکردد دیوان دحوش طیور

ر و بعد الست بر شای ستار — استانو قصاص بی شاخ جه شاخدار

دل دې علي ساقي روز کوثر صلوات به بر روح پاک پیغمبر

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

تمامي ذي روح هر چه په جهان — حتى لښته مگر و ديوان

بې دا بابر پاکې تمامي بې باک — وحشي و حشرات گښت پاک

ده نه چه حيوانات شوي جنت — ملکان پير انکلکت به جنت

ناقه صالح عجل ابراهيم — قوچ اسمعيل ... بوبيم

حمار عزير بقر موسى — نمل سليمان بابر خدا

هدهد بلقيس ناقه محمد — سگ اصحاب کهف کلم صهد

بې دا بابر پاکې تمامي سپاير — ترار و ميزان مادر اېکا

هوا جاي ميزان لقول رزا — کهه دار وحشي يک ق

کفه دوزخ او تمام نوکي — به ډير حساب اهل ايماني

کفه جهب اد سياو ... — به ډير ښاغ هم به ډير کافر

هر کس نکلې بو لقه زکور — شوي بهشت بر و دا

هر کس سبک بو او کفه ميزان — روانش کران او ډير ميزان

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ

فرمان چه حضرت رسول کړ — و ساعت چه عبد مور د سبت

اول به کړو تر خرج نکړو — جمش لنقف ... محمد رد

لیش بو خشک ... نش زرد — ميوه کې ... عرق سرد

اعضاش به حمله گښت مابخا — بيايش ميوه گښت اقربا

شيطان لعين سپید باران — ميوه لای او به صلب ايمان

مگر خدا افضل باد و برابر — خيلي تحت ... بنده فرار

و ملن ايدل چه و ... ميزان — نيکو بد او گښت ميو بيان

هر چه کوش ميوز ... — تمام بخشنور فاعل ...

هشت نفر باهر لیرن مو ربا — اولش مطالع بکلم الله

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا

وهمین مدان نهره کاتبین — بامر فرمان پادشای مبین

كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

ودست وپا هم حتی زبان — مدان شاهدی چه ابنی جه آن

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یکایک مردم مالو بحضور — چه پایه دیوان پادشای غفور

اول مادر آن جمع قاریان — میر بودنش قاری سمان

قرآن بی رسول کردنم بیان — توفیق تودم دا بکمترت زانان

چه هشت آیدن لایق بوسکار — سوکمت بوری بهشت کی کهار

عرض کنو کردم من محتاجان بجهت — تهب دور مشغری بسم بلادت

خالق نفرمانیت فروغ — ملایک وآن نکرد دروغ

ایلادیش رمزبی بوار جاینش — نامش مشهور بوار دید [illegible]

جدمای قاری مارا لتمنه — پیر ساران جنیش ودیه جیش چنیه

بدانم بتو حالت ولنعمت — چه دیت زیار تروبه شفقت

عرضش کنو بلی تو عطات کودل — هیچم چه بردم در ربیغ نکرودل

ضرادن فرم تو کوی در ودنج — بدان شهادت [illegible] کرده

افی

مرادت ایری بو ارجا نسخی — بی رضای الله نکردی برخی

چه دمای روان مارا عقوانی — بیونشرش ابر [illegible]

موا حو بینش ضرای مبارک — بی[illegible] شمشیر حتی ترازک

بدانم توتبی بی عزه — شو اکبری بی رضای الله

عرض کنو بلی من لوام چه سیه ال — یادمام لعقیتل حیز چه کافران

تا آخر الامر ودیم کوک [illegible] — حتی [illegible] دم سلطان [illegible]

ضر الفقاس دروغ ملکری — مرادت ایلدیبی تولسه دری
مخدنات کوکی توجه بن تاس — هر نا بولاجان بتو بوار خاص
ابتدا زهره سنه کتیان پی سقر — جه بلین مخلوق بو گنت محشر
وات به اصحاب رسول سه در — قره تیتر سول جر کر اصغر
یکی جر اصحاب آما بربان — تیرک اصغر جیش بزه بیان
لیمه فرلهم رسول خدا ان — بنر کر اصغر قیه وار زبان
یارب به خاطر رسول خدا — نکه اری کر اسلام جه ریا
حو دما فره رازق مرزوق — یعنی جبرئیل صدا از مخلوق
هر کسی طلمی ونش کر بایو — بیو حق دیش بهشت باورو
صدا ایلر و جبرئیل بوزدم — هر کس جد نیا ایش کرکان نستم
بو مرواد خالق زمام — لیر و حق دیش تمامی تمام
میان جه میه اخلاق کحرش — پری یکمتخصی هادیا خوش

صحب

صاحب عن الت بیر ناب جلیل — رجوع ملر و دا کجرئیل
حق رنیانه تمام دربدست — سعی بکره ۲ م خاص و کرکت
جبرئیل فوراً آدیش بلکوجه خاک — عرضی ملر دلشاه بی باک
عرض کو یاربی بنه ان دنیا — جه کو باورون ری جرگاه
خالق اکبر مولا جو بیش — عمل صالح لسنه حقیش
بدر بر دم تا ببوا ای ری — خلاصی بیان جه ری عرصه گاه
جه دنیای طلب لکاه بکره — عمل خاصیش نظر یادریا
متعلق ذره ار حسنات — باقین ریش نامن اهل کاهت
وجنه انه کر حسنات او — بران بجنت برداده
بفضل و رحمت پادشاها — بانه شریف نص قران

قوله تعالى ذالك — إن الله لا يظلم
مثقال ذرة وإن — تك حسنة يضا

عفها و يؤتيه اجرا عظيما

بو دما جبرئيل عرض قيلدي اللّه / حسنات و نی داگر بفنا

طلبکارین کیلدی معطل بولدی / مرلون منتظر تمام جه خرگاه

کنای طلب کار بیز جه کردل / بران بردوزخ و بی چون خیمه

بو دما جمعی یاران همه ای / پر خوف کیم جه یارب دیوان

اوان خیر بیع تمام دی حال / ملکرزان جه خوف زبان انکلار

خدانم لیشان ملکر و خطاب / کیا نام ییتان رسول و کتاب

حلال و حرام ملکرا بیان / امر و نهی حق تمامی عیان

تمامی ملکر بیان بزبان / امر و نهی تو نیا دا بیمان

خدا امر بو رسول نو نیکج / ایا ملکران ایمان تو به

رسول ملهوش دیس موردلی / تنا ملمودن ده بی باک

حینه تمام مرحل حمام معتبر / دهمت دیا و جهنم تامی بکیر

رزر کتاب

کرام کاتب زبانو ملکان / بکیر جه حضور شاه هم را

بران بردوزخ تمام اوکروه / بجتمه شو بزار بو انروه

رسول سرور امدیکی کو بیان / کو بیر شراف ان جبرج دکان

اگر مردم و خست نزع موت / جه ظرب عذاب کناش موفت

لکر بو عذاب کناش بو ماقی / جه قهر عذاب موش لهاقی

تا شر جمع اگر بنی پاک / مجودا باهر ملکیشای بی باک

دمانا عذاب بموش ور / جه شرافی جمع اشنو ار

باقی عذاب بلکنو قیبان / موج جمع لکنو بدزات

از جمع ابر بو عید از نفان / ار بجشر کم بوماتو بی نیران

لعبر کناه بلکنو عذاب / جه بیش ایه سراب یرتاب

ابد شاید خور ماد بحضور / و نیش جه کون قراتو طنبور

لفر عع ابر ابر اللّه ایک / ماوران و نیش ای وا ید بیک

اوانی چه نیا واردنش تراب

صد املکران بتعجیل تاب / جه فلاکسی که واردنش تراب

جه بوی کنه شان مردم نعز آب / بران بی رخ اوانام تاب

اوقونه اکر مهزار سال تیاب / واعطنا ما جان نثار از کباب

خوبو ز همان مرزه بوار / اهل بهمنایه ش ملکیان زر آر

تمامی اعضاش بو قطره آب / وباره زندش ملکران بی عذاب

یکر دوه برزاری قطره لب / زقم رخ مادوف شتاب

مدران خیش بنوشو اوزار / تمام ریخو لوی مرز بوار

محو دما با مر پاکیشای عفار / با بوتجه سک مساز البقار

منبر ان باد با تیتی یار / تجهزار سال منو میچو برزار

بازهم جه با بهت ما دران در / منبران بو بنش ری دیه دسه

قولی پنج وتیش ما جان جهل سال / صبح اوداکیهزار سال

تکر دو ما کادار منالو برزار / کس جه جای ر دو نیش جه دار

آخر جه آبر نام بی ملول / مکنو بیا رش اد نام رسول

مارو بر زبان نام محمد / ما و ار مکر و جود دم یا احمد

نالش بیاد و بلکش رسول / رسول اج ناله روهبو ملول

شو بدیوان یار شایعه / دیس مو ز روسکان رسول الله

عوض مین ایدن شاه ذو الجلال / ناله اهتم حق کون بدحال

خدا فدر فرم شرایش واردن / ایرو بهی بن بابا فلون

و را بار رسول کره شفاعت / منحو بنش صلی الله علیه الله

هشان ملایک ماد الاوب / بر شفاعت سالدار محشر

محو دما با مر پاکیشای اعظم / بیو نمیر ال مار جهنم

نانش خوش ما ربهنات / یکر و صدر تمام و بد باک

جبر عمل بد و جوابش بی کات / مقصود جیش بور جه نو را

ما بجه جه اهمیت رسول سرور / امن ما مو رم ری نخنخر

[illegible]

شارب الخمر تارک الصلوة / رباخوار حینی مانع الزکوة

حشر کسانی زیرکن حیا / مشغول گشته بزخرف دنیا

روز محشر گروه مرداران بیش / متوشوش ونه تعمه خوش

موید باد و مار و بی غم / میرو به هیچ بی جهنم

هم اهل ربا ما وران در بر / شکم بزرگ جو دیش بنجبر

حیث بود کران ونه دیا / زان بدوزخ به بی افسانه

الذین یأکلون الربا / لا یقومون الا کما

یقوم الذی یتخبطه / الشیطان من المس

مال یتیم [illegible] پیش / لب زیرش [illegible] بیش

شکم ز آتش بونه تنور / چه پیشانی او [illegible] نور

خزینة النار مکیشان لقار / زان بدوزخ او ان [illegible] زار

یأکلون اموال الیتامی / ظلما انما یأکلون

فی

في بطونهم نارا و / سيصلون سعيرا

ربا ما دون سلطان امیر / نوکران چنین [illegible] اخر

یکی از کسانی بی جهنم / گویند [illegible] ایشان

تارک الصلوة ما ور [illegible] بگیر / [illegible] برنگ [illegible]

میران دوزخ بها دار جراش / برنگ تغییر حال ایشان پریشان

فویل للمصلین / الذین هم عن صلا

تهم ساهون

مانع الزکوة ماورا دبر / شکم [illegible] اکس

شکمش [illegible] آما ونه کوی / میران دوزخ [illegible]

یوم یحمى علیها / فی نار جهنم فتکوی

بها جباههم و / جنوبهم وظهورهم

هم [illegible] ماورا بگیر / روشان [illegible] سیاه ونه [illegible]

سرکشان اوران دوزخ ۲۶ [illegible]

جه عورت اولا کم بس جاری | مار ابد بتول اول برازی
ضرالمز لیراع تمام خشمناک | کیشان اولان نه دوزخ تمام

ولا تقربوا الزنی | انه کان فاحشة
ومقتا وساء | سبیلا

جه زهی قذف ایدان بدوان | زنان ویشان ولدار جه دنا
جه دیولا اوزنان من تعبیر | مقذوفات جوان مادرا بگیر
مقذوفات تجو دم بدبست ویل | هر یک بیسار ضرب سدرا ایدان
مبرا لبیجن اولا قذف | سنت ودیونه تمام به آخر
هم جهار کردی مادرا بهمیش | تلکها بزار کشت بکشا هش
یکی بیع ودری کون بیفروغ | وار دبنی جوبین کوکنه دروغ
یکی نفقه کوای بی عیاب | شش زیان بیای نه وبال
یکی مال نجن جاحت بی تر | او صاحب بیوجه ویش زیار تر

[illegible]

برکت تعبیر ما ورای ایشان | ضرافه تکلم مکر دلیشان
ضراجه ایشان تمام غضبناک | زان بدوزخ ناهر بی باک
کمی جه ایشان سوکند زرود | روش دیولان جهراو سغمبر

هذا حدیث رسول | اربعة لا یکلمهم
الله یوم القیامة | کل ما ینفعهم ولا
ینظر الیهم ولا | یزکیهم من الذنو
ب ولا الغضب | لهم فی الآخرة ولهم
فی الآخرة عذاب | الیم

سه گروه زنا ورا نکار | ملزاران اوان بونه بهمار
یکی لباس بدساری تکبر | یکی ایطاعت کون تعزعز
یکی جدنیا بنش مایه | کوش منع اوجه بهمایه
خلطی بیوجه ربوگار | یچی جدنیا بطور کوی کار

فضل و رحمتم شنع بین الناس | گفت کهر و بیان آرا و جوسیان (دبیتان)

قوله تعالى و | يمنعون الماعون

هم اهل غیبت مالان چه بشر | کنا کیش را دان بیچ به دیوان

گفت نور و دلیل پیغمبر | چه کمن کساکان پیغمبر بود بر

چه تا ب پیغمبر کنه اهل غیبت کر | بیان بد اسان کفت اهل محشر

مکران ز نجر بتمامی بکیه | مبران اودان بنار السقر

خذوه فغلوه ثم | الجحيم صلوه ولا

يغتب بعضكم | بعضا أيحب أحدكم

هجور گر قدر تا بود بد بوان | چه گفت سرشان بر مار باشان

تا ز کش شق شو خانه ویش | مبران بدوزخ بر خود واند کش

زول سخن چین چو من فتنه | شاهدی دروغ کتم کننده

والفتنة أشد من | القتل من بذين

مهین

بين ذلك لا إله | إلا هو لا ... ولا

إلا هو ... وقو | له تعالى ولا تكتمو

الشهادة ومن | يكتمها فإنه آثم

قلبه و هم جوار ترا ودا دبر | تکن ن کشان چه صحرای محشر

عاق الوالدين قطع کهم را حم | از زار تیم همسایه و هم مدم

روشان اهل ساه ادا جد نور | حلمی بلمر ملی شای سبحان

لعاق الواله بد بشسار ضرب | قطع صلهٔ رحم هم مهصار حزب

همسایه رنجان ان هشسار ضرب با غطیم | هم هصار حرب از زار یتیم

عاق الوالدين برد بسجين | هم هم ازار ساز با نوجه بین

قوله تعالى واعبدوا الله | ولا تشركوا به شيئا و

بالوالدين إحسانا | وبذي القربى واليتا

مى والمساكين و | الجار ذي القربى

وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ
وَابْنِ السَّبِيلِ

ماران کردی چه صحرای محشر — کوثران اوان ... محشر
ماوران ایشانی ... — خیر ... ونشر ...
اکلمقدر خیر کن زیاده — شوید ... ناظر کد

وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَه

بحکم فرمان پادشای غفار — محو مکران گناهی ...
تاج مرصع ... چه سر — ... حله ...
... دوستی ... نامه اعمال — ... باپراق ماوراء ...
... بو ... عنوان — تا ... حیال
... وش ... لطف — ... نوفل ... شریف

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ

يُحَاسَبُ

يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا

و ... شفای ... بوزیر — معطل بو ... حرارد

وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَه

... واقعه ازاله جدال — فاضل و عادل شاه بی همال
اگر بو فضل میران جنت — وگر بو عدل مدران زحمت
... نامه اعمالش — اوام ... حالش
قطران ... — تاج آتش ... بدایی
... گون ... — ... به سنه زنجیر
... جهنم مبرکش مراد — ... اغلالش بوله
... لطف — به نص قران ... شریف

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ

فسوف یدعو ثبورا — وسیصلی سعیرا

جودبا بانرانکیای قهار — مادران دیر تمامی کفار

میاجه میدران گنت پیغمبر — مدران منظر بامرسان

ملکر دخطاب قهار قدیر — ایامن الحدیا تیکم نذیر

مدران بجلب کافر بدخو — هیمکن نا ترن بیا ادیر تو

خطاب ملکن جمع انبیا — نواتتن بیشان ائی جدینا

انبیا تمام ملکران سجه — ثنا کمران رب معبود

امروهی کرد داتیم بیان — دروغ ملکران زی لبه کنان

لغامبو شاهد باوران — مادحمود برا داتا به آن

بلقوت فهر تمام انبیاه — انت رکتی یاران گواه

مدران گواهی امت رسول — جه قبران کافران ملول

کافران ملکر ملکران ثناب — جه قول او امیه اتحاب

جه زهر

جه آخر کار آنا بیان — جه طور نزاران حال بیشان

خداوند بار زهم مهر بولیشان — جه طور نزاران سهار اشان

دت رسول ملکران بیان — انح آحوش قرآنی بیان

بر امروهی بوعد وعید — هرکس بکرواد مو سعید

هم کار و باری گشت پیغمبران — جه قرآن لکھ مبیت بیان

بقول رسول بکردش طمار — گشت کون تکهرت کافر بدکار

خطاب بکر واباوران ایمج — بیو نیبوان سلطان سرمد

اکا بجفنود بومت نمار — ثنائی بکرد بنزدان پاک

خداوند فرما سید سالار — جه کار امت بنگر جبر دار

جهنم مردان بومت اواو — جه گناه او ابکه مان پاک

احمد خاتم یاوان بدیر — شری بکران انکا برآشر

قوله تعالی فلن الذی — جعلنا لکم امة و

سطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون
الرسول عليكم شهيدا

براني كافرلر بفرمان حق
كشت روشان سياه جهم ارزن

حتى جنه ملك مالك امير
هر بيك مادران جنه هزار زنجير

جمع كافرلري ماورا ابكسيه
دهها لسته بغلهم او زنجير

بابر حضر ادبه جهن وجنه
هر كافرى حتى بكنيتالر ادبنر

كرت غل در زنجير كردنلرنده
براني بدوزخ بكنلكده ن

نشان نه آهر كافره بير
سوىلان جهنم يهرد زنجير

آرزو كران بيان دهبرون
عمونلك كوانوى جنه حور

مايوس بخاندن مالك سقر
ميو بحسان ايراره شرر

شيطان لعين اليكدار قرين
قهر ايلالم مكردن تكذيب

جنه كمز آهرمراران دنشاله
ويابا اداله جبه دوزخ نشان

كلها

كلما أرادوا أن يخرجوا منها أعيدوا فيها و
قيل لهم ذوقوا عذاب الذي كنتم به
تكذبون باب في ذكر صراط
حضرت رسول صلى الله عليه وسلم قوبه

اكر خدا لفز بيدروم توفيق
ايدهلم صراط بكرين تحقيق

برزلي صراط بابررلور
جهان دوزخ كشيان سراسر

بحكم فرمان خالق اكبه
تمام مخلوقات كيش كرولكذر

تعمير ايم نص قرآن
اي آيه شريف بكروش بيان

وان منكم الا واردها كان على ربك
حتما مقضيا

باركتر جه موتنزدجه تيمشير
باريك ترجه تولدوستاقير

هيعت خطره صراطيرلر
لوى هر قطرى كه هزاركار

هزارش بالائكه ازسر دشت هزارسر ازير قهرئ شيه اد
چه هر قطره تمران سوق هر دم تكير بران تمام بجلال
ادن قطره ميرسان ايمان نه هر تشس رحلن تكير ميرسان
قطره دم ريران جه نمانز ركن وشرايط تمام بقوانز
شيم جه رو تا چهارم زكوة از نكم بو ش تنش نجاس
نجحلن بجه حج ششم جه وضو عن مخلب تمام شرط
هفتم ميرسان جه بابو دارس قطع صلة رحيم مان بهماية
اكر انيانه نا منون بجايه ورا مو زارش بنار سياه
ايدرس فره دانسته سالدر فملوه رس وخشي جه بر بلوار
بونته كشتي بكلنو هر گواب انقسه بان كيت بزلي اب
گرس كن تاوبلن جه خوف صراط مخلوق جه هيبت تمام كوماتر
لعوضي و سيه ردكن ز ملكرد نوع دهم جيحن بارمو يرد

نوعم

نوع سبلس جين طير تيز رو نوع چهارم جحن رعدبرق
نوع نحلس جين برد جحاون نوع ششم بير تاتوان ∴
نوع هفتم بوته بيمار سوير دبيه الاولار و الدر
لعضي بروزي بعضي هفت روز سوير دبيه الصدر دو سوز
لعضي بهك لعضي نجم ريال سوير ولعضي بهبت نجاه
لعضي تاهن سوزو بي نحم روتن طرطا تاويلن وحم
جه ملاك الكال ميرسان خبر سواجان جلكوك طرطو سقر
همه مرزان ملاك تاشان بر جهت اي ديون لشان
لعضي حيا وماو ان كنار مونيان حكم صراط خربار
نوله بزاران بكران كنزرار يكسر بان حكم ادان كت بزار
ملكران نوري اداميكهار اسر بن هو تش مرزان بوار بك
جه خوف دهشت ملكران تاوك ماجن تا يا غفور بهت نغفار

عبور رهانی کردن ندارد دنیا

جرئت نداریم جی صراط کذار | هیچ بیاو سرای لیکی یار
جبرئیل هم بوکون کحو دنیا | ایکی تمامی بوبیران پیره ل
دارتن بکشی آدم جدنیا | مجبور نسخ لکون لووی ربی
فرمغ خالق سنهروشان | ایکی نیعمت اوران بیشه
خطاب ملکوا هم نی اکبر | تمام منهراه باوراو بر
پایه اون نیکسر چه عنبر | دیوارلی تمام چه مشک وازفر
سقفی زرچه خاکی زعفران | تاکی عطر و بوما وان دلها
هرخص مان اهل جماعت | چه بیزکی دول لیک بیمار اجت
اهل جماعت بیکیر رکشاد | نشان بیزکی بیدا مراد
چدینا هرکی لحب نکحم | اورماک بیش بو بریکهم
هرکرچ لحب لوا بولیش | اوبیزکی لواته بهرد و غیش
بجاما نوشتا دیر نوخا | حیچ نعمت بین بحرف دنیا

[illegible]

قوله تعالى وان المساجد لله فلا
تدعو مع الله احدا

بکیر مسجدان مجروشان بیلا | ورش نمون زان بوبحر سیاه
تمام ایماما نجه پایه منبر | تا ذن باجان رالله اکبر
بکیر زدار حی بکرا تخروش | تمام مسجدان مجوش نجوش
دخمی هواجان الله اکبر | زلزله ملکنوجه صحرا محشر
خلایق چه حشر تمامی حیران | مبرسان یارب ماهتاب اسمان
اسنه انبیان نا خوار اولیا | بی ذوق زینت و بردنی جا
ملکو خطاب ایت رسول | امرو نهی برکنت کون قبول
بجفرض منهر کون جماعت | هویران الباهان تمام بر جهت
تمام مسجدان دنیا برابر | بزر کوحیه چه بحر بنس در بر
تا در ضمان اوام بهشت | ملکان بیران کلکتب هر بهشت

حکایت

بامر خدا نه روز محشر / عمری عمبران ماورا اور
حساب اکمران جه حضرت / تنورش جه حضرتی خلقی زیاز
خطائی کروه‌ها شای اکبر / مرد گناه کار بران تیغ سقر
ملایکه اودین دلیشان لحار / مهر ما میران نیز دیکه یا نار
ندای میو جه پاک تیا الفرد / فرما جبرئیل بیرسه جو مرد
بوا جه بخش جه دار دنیا / فیقتش بیش حسنی علما
شاهر او جه یمانی اهل علما / ایمرد مسکین نخو گناه
جبرئیل میر لوجو مرد ضعیف / مرد جی ... مرد حنیف
مواجو واله جه دار دنیا / آشنا نیم حسنی علما
دبا یا مرا خطاب بلکرد / فرما جبرئیل بیرسه جه او
او حسنی کسی نبانش رفیق / او حسنی عالم بیه بوتغیق
بو آتش یلی حسنی کسی / او ه تنش ملا انه علابسی

خدا

خدا ازجه جبرئیل ریش بی تهت / عفوش بکره جه گناه قان زیهت
بفضل خدا شهنشای اعظم / متصل نبی او هم لعالم
امدش فرما وان شای لولاک لقب / اللهم اغفر ... مع من احب ۱۰

باب فی ذکر جهنم و صفت النار

بامر فرمان پادشای اعظم / با دریج بیارند کر جهنم
او وخت جهنم ماوران نه بند / میهزار زنجیر بال بکمون
سر هر زنجیر هفت هزار ملک / زور بکیران اوان و تک
کیرش هزاران ملک هزار حال / آواز فیراد ... جل

اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا
لها تغيظا وزفيرا

... وماوران ... هفت زلزل / اور وماوران کو ... زلزل
بحکم فرمان شاه بی همتاه / جه لدی ... مو بیا

تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ

خطابی می‌رسد بر مجرم کار — کشان در جهنم ماوران بکار

کشان جهنم ماوران و میش — چنین هزار زنجیر بگردنش

ناله ز فرزند هم نطق رسو — چه باشد امت شیدای بزانو

گشت میان بخود کبود نه بعیر — چه ناله زفیر چه خوف تغییر

قَوْلُهُ تَعَالَى وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً

صدای زفیرش شود پانصد سال — چه هیبت مردم گشته مانده گل

تمام انبیا امتان بیهش — نفسی نفسی شدند گریه و ریش

خلیل الرحمن موسی بن عمران — نفسی نفسی شان زاردان جیلان

سوای حبیب الله خاطر امتی — او هم سوا جواب امتی امتی

فرخ شد آنگه ملکوت شان — مخلوق چه هیبت ملک را افغان

ما حالی ای الهی شدی تنگی — لیک ذاکران لیک خوش تنگی

نعت نبی

لیک عاشقان لیک صادقان — شود بیزار از لیک قائمان

شود بما به نگاه رجوع — مهلکه هر یکی بیباک گر خضوع

شراره آتش زبانه رسو — هیچ باک نیست چه ای گفتگو

شود ما چو شعله سوا جهنمش — لیک تا عشقان خاموش شه زنش

تا ابر نیز گرم دهد توبه کار — خاموش تو شدی دوست ای شرر الله نار

یک قطره چه اشک دیده گنه کار — چه شعله بارد شانو بو نار

خاموش شود از آبر داور — ملکیر و آرام او صحرا محشر

شود ما آتش به حکم اکبر — شعله شعله چه اورد شود در

یکی چه بالا مگیر و قرار — یکی چه بیاد یکی چه بسیار

گشت ایدی محشر یکسر آشکار — امید بخشم رسول پاکیان

بگرد و صد اجبرئیل ایبر — های امتم بود اچه خبر

جبرئیل عرض کو سیه روی — خوف امتت کس نظر ما در

اوغبار و توز سرت کوجیا   فورا مسحش کو شاه انبیا
جو دما با مر خالق اکبر   توز خاک سر سید سرور
یکمر دش بیو جهنی بیور باران   یری امتش بی پایان
وباتا جبرئیل یکبوش لفتار   لحیهٔ مبارک پاک کرجه غبار
یاکش یکر و رسول مهوش   جو و یره او یری آتش
وبا تا ما جو رسول پاکش   او توز و غبار پاک کرجه بدل
یاکش یکر و رسول سرور   جو کجا بش امت رهبر
جو دما عبهی ماوران وبر   جه یا یه میزان کیتا خیر و شر
حسناتش کم سیئات زیاد   کیتان یه دوزخ ابر دماشاد
یردش یه دوزخ بخوار یوزار   یکمو جه دیدش دهت کو بهاوک
عوض کرد یا رب یا رب تا لغفار   ایدرش فرماوان رحمی سالار
بریز نوار سرنی هر جم بی جزا   منجخواو جیم شاه بی همتا

من زاریم

من زاریم کردل هر شو تابرد   ابرسنم ریزان من جه خوفتی
عوض من ایدل شاه بی همتاه   امن بگریان جی شفیعه جیایه
مجو شو رحمش شای صاحب کرم   بران بی حجت ابمر دیر غم
یارب بیاجب شاه شفاعت   رحمت بکو شو ریگ گشت امت

ابواب جهنم

باب فی ذکر

بامر فرمان پادشای اعظم   بکرین بیان درکای جهنم
هفت درکانش بین بکم بالا   نام هر هفتش تو جین بی تک
رسید داتش جبرئیل امین زامان   ساکن هر هفت یکره بیان
جبرئیل واتش رسول تدم   السمان اینن درکانه جحیم
اول ما و یه جاگه منافق   دوم هن جحیم مشرکان للحق
سیم سقر ان جای کوکب پرست   جهارم لظی یه شیطان پرست
پنجم حطمه مکان جاکه یهود   شعیر هن یری نصاری مرداد

جبرئیل جه هشتم بنالش کوزند | رسول بر سادی پنجنج خبر
بی چی جه هشتم فنودی خبر | وات تو نیز گنای رسول اور

خبر جه هفتم بکر بیان | تا من بهار سفت لم بیو عیان
هفتم جبرئیل بکرد اشکار | چی امت تو بوشی گناه کیمار

رسول ایر شفقت کفت زوی | جه هوشی جه فورا رسول امینی
جبرئیل سر شی بگرت نا غوشی | هر تا ساعت چون آما بهوشی

فرما جبرئیل غمم چه زیاده | کیغو شوق من بگیرد ای دبار
بود اتشی جبرئیل رسول خوشی | مگر امتم بدوزخ مشو

عرض شی بلی اهل گناهکار | مو جه دوزخ لوجو بار
رسول ایر شفقت گردا زار | السر بنان ریزا چون سیل و ها

بری اما نا بکرد شی زاری | آما گنوا شی السر مرواری

جبرئیل

جبرئیل جه شی دلگرد بزاری | دانه گوهر بزار نخم جاری
رسول جواب جبرئیل بیچه کرشین | جه بنی ملک تو روح الامین

واتش متر سو بوینه بارت | سو چیو تا ر بوینه بارت
فرمان اما خدای دو نیا | امر دوزخ جه هر دو جهان

یاران مجلس گشت کردن خوشی | صلوات دن برو شاه جزا
صلات و سلام تمام تمام | بروی محمد علیه سلام

در بیان زبانه جهنم

بتوفیق امر پاک شاه سبحان | زبانه سقر بکرد بیان
بیانش کرد دانا اول معتبر | زبانه سقر نور زده بی نقص

مالک دوزخ سالار آن | بکر بابابت گشت غضب
زبانه ای بزار رو [illegible] | دائم نه گیمی چه اهل عذاب

گاه [illegible] جه اهل آوران | [illegible] بزاز کیا زمو زبان

تمام غضبناک اولان بکیهاو   دوزخ جهیب نیتش قرار
چشمانی چاری رقصادی نذان نج   لب زبینش و لثت یا
نزاله آبار جرینی جار ر   نیشی جلادشان زحمت بای
حکمی بکردو مالک سالدر   برازی بید و زخ اهل کنه کار
زیک چهل هزار یکشان یقینی   پری جهنم زاری دگرمین
چه خوف دوزخ یکشان صدا   زرشانی مو یا الله ایایته
مالک بهیت مواجو بنار   بکراتیه بیدا اهل گناه کار
مرده جواب آتش سیاه   یکسر مشغولی زکر الله
چه قور با وره اوان زلی   غاهل تمبان خیزکی غفار
مالک بغضب چینه مریولیش ن   یکسر مبان لال زاد ریش ن
بیکلی زانی نامکیت نه بنار   جربنی ابرزاله شرار
کافرمبان غرق تا چال تینی   جرنار سیاهم به جز سبی
عزاقران
عزکاوران بعضی تا زانو   بعضی تاسینه بعضی تا گرد
وختی که آتش حمله بر و   مالک مواجو بو لبنو چنو
مواجو سخه شن بردن جه غفار   نمیبو روشن قبوچو بنار
دلتش نمو لبو جو بیتاب   چه رخچه جرش بین پرگجاب
یاشش وجهان غواوان شاه انبیا   اهل جهنم روشن یهن یا ه
چشمش ارق سرش ونیه خجز   بدان چون خیز زیر گشت پیغمبر
شکمش چراغ جه ماری عقرب   خدا ان ونشانی اوران بغضب
پرستاشی بی مولو چو بنار   هم پرسیه عالیجو ادوی کار
بیانش کردن زاهل دنیا   جبرئیل قران آیه شیرین
راحت نذاران همه نیش قرار   جه تا جو زرشن اشراه نبا
جو زوره هزار سال بکرار اوا   کس جه حالشانی نبی خبردار
خلاص شدن امت از نار
بیانش کرانه رسول سالار   امتم باقی نمبو جه نار

تمام نور لطفی وجه قبلی تا ل   جه بنی آتشی هفتاد هزار سال

سه هزار سالی ها چانی یا منان   جه بنی آتشی هزار و پرشان

سه هزار سالی ها چانی یا احد   بحکم قدرت پادشای صمد

یکهزار سالی بلاری وگرین   ها وار بکرانی یا ارحم الراحمین

بحر رحمتش بجوش غفار   فرما جبرئیل تورش بوبار

تماش بکرا امت رسول   حالت نیزان نیکرن یا ملول

مشرق چه چرخ جبریل رهبر   وایگه ها کله جه باد منبر

هور زا مالک اوهم چه دلیل   تواضع بکرد جنی جبرئیل

چه چم آما نشنی جا کو مکانی   واتش آما جی سیر امتانی

مالک بوا آتشی جانی تنگ   ها وار مکران نمبانی چه دنگ

لره وچم شان

سرد چمش آن مسرو چه بنار   دلو دارون بینی نگهدار

جبرئیل واتش مالک سرد ور   سر پوش چرخ لا ورد بر

سر پوشش لا ورد مالک به او   جبرئیل نگاه کرد او نجلوات

جه شوق شعله نور جبرئیل   امت دل درش بینی جو زلیل

داتن به مالک شخصی نورین   کینی جو نیا بینی ویناگانی

واتش جبرئیل بحکم صمد   وحیش ها ور دپری محمد

مالک نو پای شان اسم محمد   ها وار مکران ها چانی یا احد

مکران زیه و زاری جه شما   ها چانی یا جبرئیل سیر سالار

عرض حال مان وجه رسول   امت تمام یکسر بی ملول

بوا پی دشان شفاعت نوری   یه چی امتی کرد نان فراموشی

کیشی بها ره جبرئیل نالا   یا وا بحضور پادشای غفار

فرما جبرئیل حالا آسمانی ار — چه خبر داری بکره بیان ه

عرض کرد یا رب حالش ... — جگر کباب نبان بی دنگ

خدا فرما وا جبرئیل فرشی خو — چه سفارشی بکردن بتو

عرض کرد یا رب خالق من ن — ذاتی بیا و نه حالا امتان

بجز چیشی رسول هم بوشی — بچه چه امت کردن فراموشی

فرما لوه لول کان شفاعت — اگر نکلمنه بو خیانت

جبرئیل بخزین زاری ملول — لوا بخدمت حضرت رسول

جبرئیل رسول دل بغض و زار — چه پایه طوبا نشتن بر لواز

دا تشی رسول سلام علیک — شاد بمراق لوا ای اوحی

رسول دا جواب جبرئیل امین — هر زنا بو ز اگرین مخلی

داتشی یا اخی

داتشی یا اخی حیتی جارکا — چه چینی کری بینوع زاری

بخشش را اجوب جبرئیل لشا — پری اهتمان جرگم بی کباب

جه بیین آتش امتان بخو — یکسر سلاح شان گنتان بشو

ما تو ملول بی سید سلر مه — دیش صدای میوها چان یا احمد

بزا بیدکرمی شفاعت — جوابش بدا لبیک یا امت

رسول بنا اجل ها سو زردها — لوا بدیوان حضور خدا

وت دست [illegible] بیتر — حمد شای کرد شانی باک

حمد شای کرد بی قیاسی — او ردش بکار رسول الله

ندای آما جه شاه بی باک — فرما یا رسول هو بزنه کاک

هر چه بوازی مکرمی بتول — بوار یه چه ... بغمه ملول

رسول عرض کرد باجلیل — حال امتم بیا ... جبرئیل

فضل و رحمتش او ... گنهکار — فرما الی رسول حبیب یار زار

چو ... بکری بی تور شفاعت — بنجام گنهکاران یلیر رحمت

مدارا مکرر ... سقر — او ان رحمت با ور وه ور

رسول سرور بخاطر شاد — لوا په زخم گشت کرد آزاد

بالادور رسول آماهی شواز | بو سادت پر رسول بصه باز

فرما ای مالک دیر کاهمین | یا گناهن چه کورن امان سن

عرض کر دیار رسول [illegible] | دوسفته [illegible] بر زیاد کم

گر بار فرمار رسول سرور | سر پوش طرخ لا بره ور

مالک سرپوشش بوت اوگار | سرکنا نا ور رسول سالار

شوق تنور او مرخ کر درخ | چه وحشی ازرخ ییکر لی گلشن

آتش گر [illegible] مالک سرور | ال شنجه گینی دلینه وحی خور

داتش محمد سالار محشر | بی سیرامت مریون شهر

دختی شنفت شاه محمد | بکردن فریاد واتن یا محمد

لیو ست و کو شتان تمام سوزا | یاد و بفریاد شاه انبیاه

آما برابد رسول سرور | بحق خدا خالق اکبر

زنگار آمامن بجا التان | خرم نبینی من چها لتانی

تمام یکسر اورد مشی زبر | کشت ولینه زخوال ملکه سیار

بران ایشن

بران ایش تمام جه اوست | برنا میا وان به نهر الحیات

ورتن [illegible] شورا آو حیات | تا [illegible] یکسر گشت بهان پاک

گشت [illegible] نه جوان ساده | روشن بوینه ماه چهارده

خلود [illegible] جان یکسر وجه غم | نه دیت [illegible] نام جهنم

معلوم بو جلوه لال [illegible] | ایش [illegible] امان جبار سیا

تامنان نورو گشت یکسان کار | ثنا کمر [illegible] بچه [illegible]

ماچا یا غفور [illegible] بچه نیاز | رفیق [illegible] بیهی خیرت [illegible] لوا

آورد [illegible] جج خیر ز کاه | جه بی [illegible] خند [illegible] بتاک

خداوند [illegible] خو آید [illegible] | [illegible] کسی [illegible] کسی [illegible] مناسو

جه [illegible] حرخ [illegible] بیرون باوران | بچه وتیان پرد [illegible] روضه رضوان

تامنان [illegible] گنفو شوق | [illegible] شان به بهشت بدله [illegible] زوق

هر کس [illegible] ورا | [illegible] تو مروش به نهر الحیات

غسل ایدرلر اوران جنت　حوض اله چون قادر قدرت

ارضه توقنمیل اوردیلم بجا　بعضی تزمندن جهنمه ارسیا

بکرد خطاب ایدر شاه غفار　هرکس ایمانش نه ایسه بکدیر نار

بهشتیه وردی جهنه ارسیا　بوستان دیتان بکردی جیا

بلدیلر ورانی بوستانی تمام　منزلی انهم میوانه بکام

بعضی مخافوجه هارسیاه　بکر خواو تربدر رو تباه

بکانش کردن واضح بلو　حاضر نه بنشنچه رضای اله

چونکه بکدفعه چه رضا خدا　کار نه کردن چه رضای خدا

فضل و رحمتش باور بجوشی　جلد دریای رحمت بکر خرد و شی

خرد بر رحمت مرو شا نجات　بو بروان تا نهر الحیات

وریدنی شوران با مر خدا　گشت ایشان جوان محبوب دنیا

چیان بویه یاقوته مزرد شو　بکیند کشته لباس بهشت دیروشی

ما زیکی طلوع

هریکی طوقی طلا کردن　یعنی خدا وندا آزاد شو کردن

کشت اهل بهشت جمله اینا　مشان تماشای او صنع خدا

سجده مراز نشه اقدس　حیرت دانی پیمان بلدارنت

ایده مرو جواب حالیه اگر　عطای من فزدلیه بکر

مشا نه بلک تشدت زروق　هالکردش ایز بکیش طوق

وخرما فیاز مو تماشان　تمامی حسرت مورانی بیشان

ربما یود الذین کفروا لوکانوا مسلمین

جدد ما با مر خالق اکبر　موت بوینه چه قوتا ورانی بر

مرا ما کرانی با اهل بهشت　اینه که موتی بنوینه کرشت

چو بال که ما جیانی گوز دل جهنم　بلا نوری موتی اینه و غم

اهل بهشتی هر سال حوت   بکردی سیران موت میوه‌جی

اهل دوزخی ایوه بنی مات   موت غمخوانه تا بوتان بجی

جودها بامر حالی اکر   سرزنشی مرا او موت ده فرق

باب در بیان بهشت

بتوفیق حق پادشاه جهان   هر هشت بهشت بکرو بیان

اول جنانی جه لولوی سفید   بامر فرمان پادشاه مجید

جام دار سلامی یاقوت احمر   دیوارشی بامی کلی جه گوهر

هم جنات الخلد جه مرجان   جنات النعیم او جه نقره تر

جنات المأوی او جه زر جعفر   بامر فرمان پادشاه صمد

جنات الفردوس طلاو نجدی   جنات العدن نیز د سفیدی

چند قصر و قصور چند باغ و باغات   خاک سنگ او گشت جواهرات

قران

قصران یکی یکر جه یاقوت احمر   یکخشت جه زر خشتی نقره تر

دیوار زبرجد هم جه مرجان   هم در یاقوت لعلی بدر افشان

نه باغ بهشت نعمت بی‌شمار   نارنج و ترنج انگور و انار

بهو شفتالو هم جه آلو   میوه رنگا و رنگ هر یک جه یک بو

مرغان خوش‌خوان جه سایه داران   دراج مرامان جه زار زار کر

بلبلان سرمست عشق حوریان   دیدارش با شجران نخوریان

تمام نباتات هم جه طیران   جه ادی دنیا وه هی ... آفاق

نعمت بهشت تمام والحاصل   نه چشم دیدش نه خطور دل

نه گوش شنفتن وصف ثنای او   میوه جه بیان ایسه خوش‌بو

بامر فرمان پادشاه بیناه   دو اسم زبان نامش ... جوانا

بیحقی نهر اشجار اهل بهشتی   بامر قدرت پادشاه مسالی

بر درخت در گشت قصر و قصور   شاخ اولوان درخت ز نور
هر درخت باشی گوكه سر اندر   بوینه دنیایه بو وجه خور
هر شاخ بر لوانی پری یك تلور   میوهٔ رنگارنگ تنلشی اوورا
هر چه بهشتی گوه آرزو   نه او شاخ دار گشت حاصلی مو
گشت قصر و خیمه‌م یاد لا خانه   بك شاخ طوبا لیشی اوزانه
هر درخت میوه گران تمانه   بكی ملكك حیونجی ه
طیر پر زینت شاخ اشجار   پر ال لهشتی آما دو چلیا در
هر جر اشتها كرو دو پرال   بكو گشت او طیر پیش پر حاصل
كر وقر دو دو ۲ جند و چون   ~~حكم طیر ممال شتهی~~
نیایه او دار ابس بلاق   خورهك تیز او تیونه زرق
بجیون زینت سر زیاق طیار   ۲ بول دیگر كیمی نیایه او دار
هر درخت

هر درخت میلشی بو اد بوسوار   بكر و سیران باشت گل زار
مكیلوت او بكا میاب   كه طولهم ۲ و فحش حمامات
ارادی هر درخت دنشی بو سوار   جوبال هر دو یشی یار شان غفار
دیشی حلهٔ نورین میوشی نور   مشخونهو ابس تیز پره
اهل بهشتی گشت مبا مران   سبو غل كمران جه شاه غفران
ها جایارتی كیمی ال سوار   الیش نهو اتند مشوبه در
عرو بكو یار شان تبجانه   ایقی عبد خون الوه بر اتوق
جه یمه خواه بو را جوا جواب   تماشینی كرده چه رفان و تاب
الیوجه خواب یمی اوان هاربت   ادانی ارد له دار الیو جه لذت
اداسی نه غزا لیان داز جولون   الیوه شتوان بشق نمیدان
هر درخت بانسیم بدرو نقاوبه   ورقانی او میو لطیفه

صدای تیز زرین دل کیش — ماورنکار ایدور ورق ایچره وشی

بولیته جل چنگ یاخود لی قا — مدد ابدا زیر وبم وزار

چه پایه اودرا ایم حوض کوثر — سنگ ریزه او دکر جه گوهر

چهار جوکه نه اوایم بیجی جاری — با مرو ماتچه اشان یارک

بکی هی کافور بکی ایم تسنیم — بکی سلسبیل اوار عظیم

جو گله لار چهار ایرشی یا جانیه حق — باقی نهر یا ضمان تحقیق

جه سلج سفیدتر جه یخ برودتر — جه عسل شیرین ایم محبوب تر

اهل جماعت یاران دین دار — ارکسی ایچره بهشت بوشی انشرا

لار ایچره ده امر شریف منه او — باوروکی آداب ظریف

سنتی اصلی ایمان نیچر کنی السلام — مبوز ارتو تمام خاص وعام

اهل امر معروف

اهل امر معروف ای نهی منکر — تقول تفعل بدل ایچره خطر

دل وزبان تن بیلور مطابق — تا کیره جه بهشت اوبیولا حق

نکر و ما او ایچره ریا — نی شطور کین اوبا ورقی بجی

دار بنا فرار جه معصیت — صبر و شکر کش بوای مصیب

جه رک وضوز کات نکره سنتی — الینه اودیگه رات خدای ستی

یا ایم جنت بارنی بسیار — نی مسلمانان تا بیان دلشار

تا ایف یا عجیبه ترشی حقاو — یارا موحنان ایچره فرزدو ن

هرا یا عجیبه تر ایم در قرار — تا لیکی درکا فنی زینی ایما

دو در در کاشنی یکی طلو — بکی ترصیع ایم خدا

دلی خوش خت شت درهم تنر — یارا بو عشاق بدیرنی عذر

وجوا ایه رولی جبار ستار زیا ن — یار کنو رکاه جمع مسلمان

دردانهٔ دوّم چه در درج جان — شیرین چو جمع سخن بیان

بابِ سفلیسی زبرجد سبز — ملکیون نقشی بتر و در آن جوغی

دو چهارم جاکه یاکز تبان — چه یاقوت سرخ در رشته کریان

پنجم رصع چنز جواهر شان — چه زوله دارای بکرا کنزر

ششم سه زبان بکسیر مرجان — چه عبور سیر جمع جاجیان

هفتم چه لعل سه زبان کام — پر عار زیبا گشت بش دو گام

دردانهٔ هشتم بکسر چه گوهران — سه زبان بار پادشاه اکبر

جاکه کنزر کان گشت توبه کار — مشغول ذکر حبا والهوارا

رخصت تزئین چه او نور بیان — بید قدرت پادشاه سبحان

اول لا اله الا الله بین — دوم محمد رسول الله هین

اول بسر دو چه درج دهان — دیدرشی بیابکر دیر امتحان

او وقتی

هر وقت کسی بکیر وضو — با در بجا گشت آداب او

دلستش ہو ردار نور دم چه دعا — دلستو جهانش رد کن نما

بجور دل ایو عای شریف — برا نو بقول رسول لطیف

هانند رکای بهشت پیش مو گشاده — هر کام میلش بو مویده بشار

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وَاجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ

وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ

رسول فرماوان زبان دنید پاکشان گرو پادشاه غفار
جو بول و غایت حیض نفاس بمنعم و منی جرک بو قیاس
نه آب دی هس نجز وله بیه امر پادشاه صمد
اشان حور العین ملوانهان گشت و سینه لو لبانان
چه تنش جه قول سیده ور بیان کرد اوی معنبن
پادشاه اکبر خالق جهان رنگ حور العین پادشاه [...]
سرخ و سفید سبز زرد مشک زعفران کافور الورد
پاشان جه یاقوت تار جه [...] الازعفران بو
پرسش جه عنبر دشی کافور استخوان نشان ازان بکور

نازنین هیچ

نازنین هیچ کس بی غیر جه شوشان شوشان جه بوشی مست بهوش
گوشت و خون ار تمام بی و سینه شوهر جه انشا و سینه آینه
شوشان جه ایشام بو تماشایان ایشان جه شوشاه بیان
بی وسینه مبلغ هر گیان پیه بد شراب احمر شیشه سفید
حوران گشت بی عیب باریک آب دهان جه شیشه نارنگ
اگر یک قطره وزان بدین روشن مو بیین و زمین و سما
هر یک ده بازن جه دریا تا جه دستشان لعل بدخشان
پاشاره خلی انگشت جه طلای پشت پا شانه پر بلاو گذا
انگشتر شش ده لعل و زبرجد زرق و برق و شوق تمامی
بی رونق و زینت تمام فور بیان نام شوشان جه سینه عیکله
چه تشی فرما رسول پاک جان قول خدا الی کردش بیان
هر کس روزه رمضان با دوبجا گشت شرط آن

برمی ولیکن پادشای سبحانه | نفار حور بهشته به آن

گشت نیک و چادر از وجهان | پاشش فراوان پادشای غفار

هاریک نفار تخت یاقوت جا | هر تخت هزار از اطلس میان پرشکه

گشت عطا کردن قادر منان | هر کس گرفته روزهٔ رمضانه

رسول اشرف پادشای لولاک | سوار میدان هر عرصهٔ ازلاک

اید شن بنیاد کرد جه درج دیگانه | وخی مؤمنان شان بیجه جان

جه پل کله سو یاران بهجت | شان مصطفی اباکن بدرجت

دو چشمه جارت هر کدار | مؤمنان نو جاگیران قرار

پیچی جراوه لیشان زحمت | گماو شرارهٔ صحرای قیامت

تمام هلاکن پره قطرهٔ آب | منوشان بشاد نیک چشمهٔ آب

هر وقت او آوه یار اتینه | ششن مبو پاک جه بغض کینه

جه بخل و کینه هم جه خیانت | یکسر منه پاک او جمع امت

هر وقتی

هر وقتی آوه ب یاوا بشکم | جه چرت و جه خون جه بول بغم

تمام منه پاک جه عیب علت | هم منه راحت جه گشت بهشت

پنجشنبه دیگر وشان مخوران | یکسر منه پاک بو بینهٔ حوران

روشان روشن نو چون بدر منیر | بوشان سینه و مشک عنبر

جود ما وفا ما خالق اکبر | بجنت نگاران بهشتی بکبر

هر یک باوران حلهٔ نورین | جی براقی مکلل بزرین

بیان و پیشواز جه پایه اوداک | مپوشان حله گشت منبار سوار

گشت د آحل منه نقص وا ابوا | هر کس ملک وشن شالی گنا

هر قصر رسید نفار دست شیر گر | هر شیر نفار و فرش و ال پیز

چو ورزش یکی حور العین   نشستن بدلشان بود تمکین

اگر یک موی او بگنه زمین   روشن بکرد صحرا و سر زمین

کل واحدی حوران دلبر   هفتاد صد حله پوشیدن نور

تمامی حله پارچه استبرق   قلت ایشان بقدر یک ورق

گشت چنین شان بد لخواه   چه اجر نعمت الحمد لله

الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین

جو دما بفضل پادشاه عادل   لقاء ذات حق بینشان بازل

وان

وان لقاء الله تعالی فی الجنة للمؤمنین حق

زنان دنیا دیگر چه بهشت   بلقاء حق تمام همان مست

هشتاد سال تمام گشت مستغرق   جز آن نیست جز این وجه آن

خواندن دیگر دستم بدامان   روی آن ببینیشان جه نامحرمان

بلکه جه الطاف پادشاه جهان   ابوه شادی بیابان روضه رضوان

نه زنان مردان بغیر جه محرم   جی حوریان بیابان بهانم دی

اگر بدنون روی آنان محرم   ببو ببو جان گشت تنجیم

رضای شوهر آنان باور آن بجا   ثابت شان با بلقاء الله

ارام شوهر نا وران بجا صد تا ل سوچان بنا رسیا

بر زن مهره وش یا خرمال ویش بسخو بشوهر بنواد درویش

شوهر ر د شاپی رضای خدا خداوند بویش مدرش دل جزا

بو شرط او زن نیز منت اگر بنیو بو معصیت صلح

او سخاوته هیچ بد ارو سود شوابش نیمن چه ور گاهی معبود

شوهرا شا گشت بتمنا شکایت بکران بلقای خدا

ماچان یاربی پارشا اعظم زنان ایمن پیمان کرد (?)

خداوند فرما بو جمعه زنان شوهران پریشان گشت ویدزان

بشان بدین

بشان بدبد شوهران مهوش عیش و نوش کران تمامی دلوش

زنان کردن عرض شاه اکبر ماچان یکساعت بهلتمان بدر

تا ایمه کریم بیتر شادی تو شاید شاد شویم گشت بلقای تو

خدا فرما زنان پاک سرشت چند وقتی ایوه نیدید زمین

ماچان یاربی نیمه یکساعت چه وینید ار تو ایمه گشت راحت

ندای بو چه شاه منان هشتاد سال ازشان گشت ویترا

بیان بدما بنیوت اندیش بدلش خوش بگا ویش

نفس پیچ و بینه موت اوهم بو بو فوت بقول النوم اخ من الموت

اهل بهشتی و بی گفتگو و حیض   نه چاندرا هیچ ایشان بود

نه ریم و نه ریش نه موی بدن   هیچ مو نیست جو ماه و مشکین

اما که مردان هر یک خط سبز   جه باشی سبیل چون سنبل سبز

گشت ز نور مردان یکسر جوان   ملکان شاد بروضهٔ رضوان

جمال زنان و سینهٔ شعلهٔ نور   هر روز شوخ شادی یار تر

حوریان مبان هم بنجه مشکار   زنان دنیا جه اوان سالار

شوهر ایشان بی بغض و نزاع   هر روز چنین گشت مکرر جماع

هر روز باکره بحکم قادر   جه غسل و جه حیض پاک و مطهر

ابدالابد

ابدالابد گشت بعیش و شوق   یعنی شوهران شاد و پر ذوق

هر زن جه دنیا کی و جه شوهر   مد زدن او زن بشوی آخر

جه گشت آن از بهشتی سالم   بقد و قامت بوسهٔ آدم

هر یک شصت ذراع تمام بالا شان   او بالا بلند صاحب کلان

گشت پیر زنان هم مردان پیر   هم صاحب آرز از پیری عجز و تقصیر

بلکه جزام هم نابینا و کور   ایشان بهشت نگران عبور

به مرحد ابید قدرت   انبیا نه تبدیل یابی بصحت

سی و سه سال بیان عزشان   بحکم فرمان پاک شان سبحان

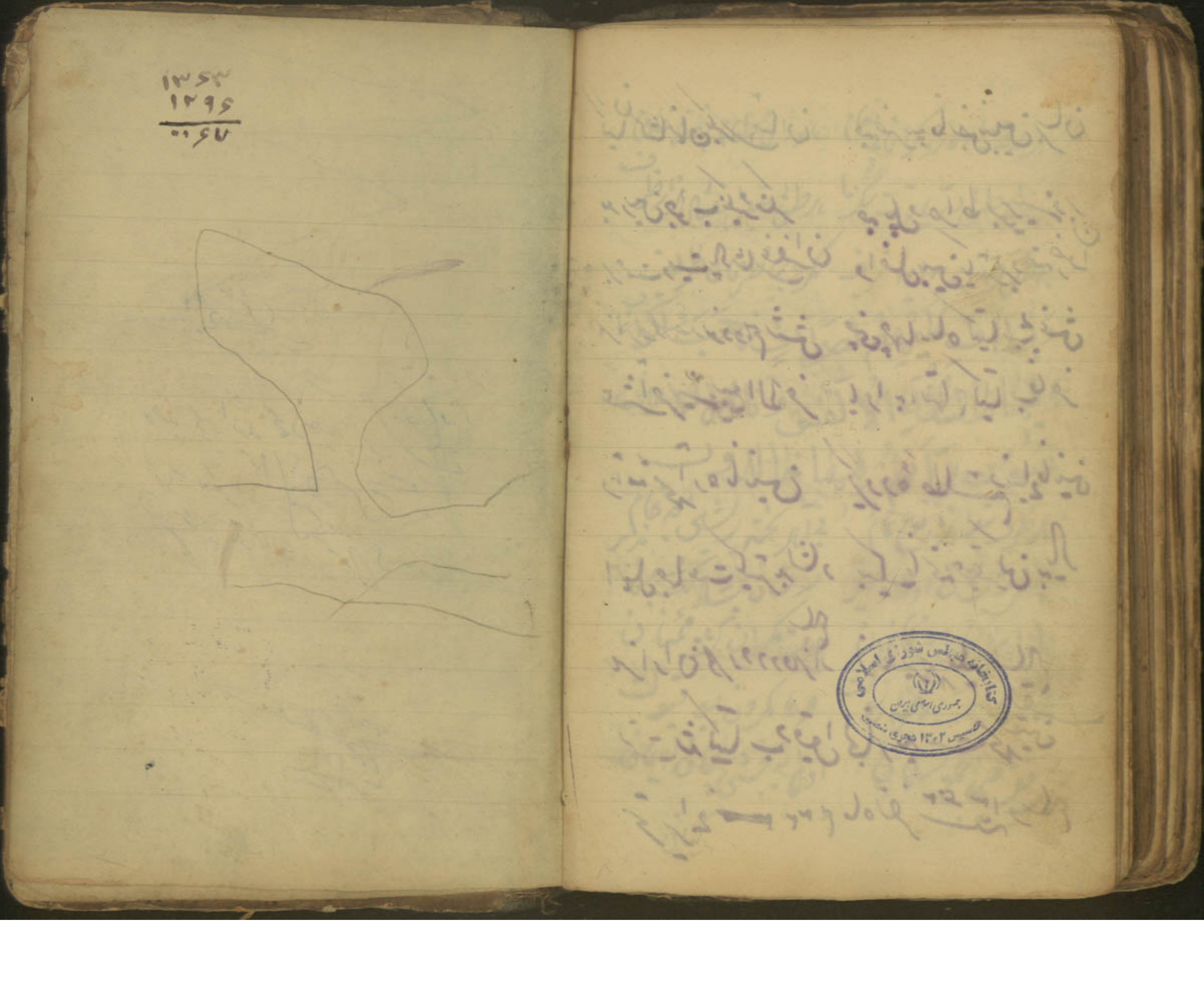
هر وقت آره زوکران ۲۰ نعام | ها وران طعام هفتاد غلام
هفتاد طبق در یا وقت نگرها | ها رطبق تید هفتاد ها ازظرف
جامع قرآن به آیه شریف | کمر دو بیا ظرفان ظرایف

وَیُطافُ عَلَیْهِمْ لصِحافٍ ز ذَهَبٍ واَکوابٍ
وَفیها ما تَشْتَهِیهِ الاَنفس وتلذ الاعین
عیون وَاَنْتُمْ فیها خالدون

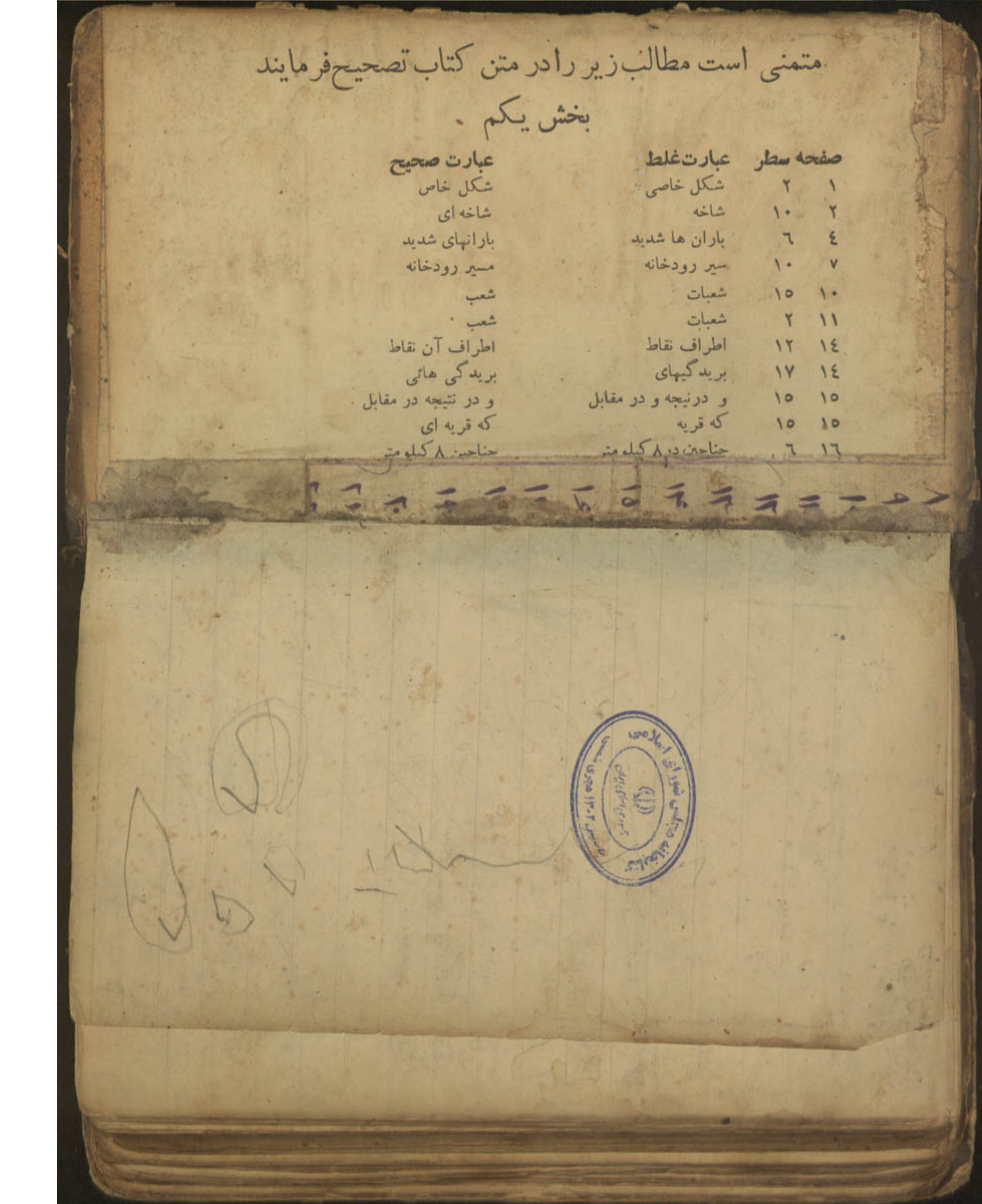
هر ظرف تید از نوع تمام | آهر بخته رشتی جز جام بدر
چنین زنان اولاد صغیر | منوش نن شار کتب ...
طفلی شرکان جز کاودن | خدمت مکران کشت مؤمنان
یا رب بحق روحش رسولت | دعا کردن بیو قبولت
از فوج جمع مسلمان | ادل ببخشی ایمان ایمان
گیان

گیالکستانمان بکرسان | جه ضرب ما بفن نبین هر سان
بدرین جواب نکیر منکر | جه پل و صراط بوبریسن ور بین
برحمت ویت پادشاه غفران | داخل بین یکتر روضه رضوان
هزار و سیصد نود و هم شش | مینی چهار ماه کیتاب بی غش
عشر آخر ربیع الآخر | یاوا به اتمام کیتاب فاخر
و آمنه محمد آره مانبین | گرده طلسم دنیا مانینی
اهل جماعت یکتر بدناد | ببیک فاتحه حقیر لن بیار
هزاران درود و هزار سلام | زما بر محمد علیه سلام

تمت شد کیتاب دقیق الجار بدست محمد حسینی مقیم
تحریر فی ۲۳ ماه صفر سنه ۱۳۹۶ و سلم







متمنی است مطالب زیر را در متن کتاب تصحیح فرمایند

بخش یکم

صفحه	سطر	عبارت غلط	عبارت صحیح
۱	۲	شکل خاصی	شکل خاص
۲	۱۰	شاخه	شاخه ای
٤	٦	باران ها شدید	بارانهای شدید
۷	۱۰	سیر رودخانه	مسیر رودخانه
۱۰	۱۵	شعبات	شعب
۱۱	۲	شعبات	شعب
۱٤	۱۲	اطراف نقاط	اطراف آن نقاط
۱٤	۱۷	بریدگیهای	بریدگی هائی
۱۵	۱۵	و درنیجه و در مقابل	و در نتیجه در مقابل
۱۵	۱۵	که قریه	که قریه ای
۱٦	٦	جناحین در ۸ کیلومتر	جناحین ۸ کیلومتر

